







حسن بن علی علیهما السلام بیدارترین سردار

نویسنده:

حسین استادولی

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی انتشاراتی شبر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	حسن بن علی علیه‌السلام بیدارترین سردار
۸	مشخصات کتاب
۸	سخن ناشر
۱۰	مقدمه
۱۱	معرفی کوتاه
۱۱	مولود نبوت
۱۱	میلاد نور
۱۱	آداب نوزاد
۱۲	سیما و شمایل
۱۲	شخصیت و فضایل معنوی
۱۲	محبوبیت
۱۲	نزد خداوند
۱۲	اشاره
۱۲	آیهی توبه‌ی آدم
۱۲	آیهی مودت
۱۳	آیهی مباحله
۱۳	آیهی تطهیر
۱۳	نزد پیامبر
۱۴	نزد امیر مومنان
۱۴	نزد دیگران
۱۴	خوف از خدا و عبادت
۱۵	جرات و شجاعت

سیادت و هیبت	۱۶
فروتنی	۱۶
بردباری و رحمت	۱۶
یارگیری و سخاوت	۱۷
زهد و پارسایی	۱۷
دانش بیکران	۱۸
اتهامات و شایعات	۱۹
اشاره	۱۹
افسانه ازدواج های مکرر	۱۹
عذرهای بدتر از گناه	۲۱
نتیجه	۲۱
کارنامه‌ی ده ساله‌ی امامت	۲۲
اشاره	۲۲
امام از نظر شیعه	۲۲
صلح از دیدگاه اعتقادی	۲۲
صلح از دیدگاه فقهی	۲۳
صلح در تاریخ اسلام	۲۳
صلح از دیدگاه سیاسی - تجربی	۲۴
اشاره	۲۴
بررسی عوامل خارجی صلح	۲۴
بررسی عوامل داخلی صلح	۲۴
اشاره	۲۴
معاویه	۲۴
شامیان	۲۵

۲۶	کوفیان
۲۷	جریان بیعت تا صلح
۲۷	اشاره
۲۷	خطبه‌ی امام و بیعت
۲۸	اقدامات معاویه
۲۸	آمادگی امام برای جهاد و خیانت یاران
۳۰	آخرین آزمون و حمله به امام
۳۰	پذیرش صلح و مواد صلحنامه
۳۱	چرا ترجیح صلح بر شهادت
۳۲	فلسفه‌ی صلح از زبان امام مجتبی
۳۳	پس از صلح
۳۴	در آستانه‌ی شهادت
۳۴	اشاره
۳۵	وصیت
۳۵	مصیبت بزرگ
۳۵	در رثای امام
۳۶	فرزندان امام
۳۶	فرازهایی از زیارت ائمه‌ی بقیع
۳۶	رهنمودها و سخنان حکمت آموز
۳۷	پاورقی
۴۱	مؤسسه نور فاطمه زهرا سلام الله علیها

حسن بن علی علیهما السلام بیدارترین سردار

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: حسن بن علی علیهما السلام: بیدارترین سردار/ حسین استاد ولی، - ۱۳۳۱ مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی شبر، ۱۳۷۶. مشخصات ظاهری: ص ۱۴۳ شابک: ۵۹۰۰ ریال؛ ۵۹۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۴؛ ۱۱۰۰۰ ریال یادداشت: کتاب نامه: ص. ۱۳۰ - ۱۲۹ موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - موضوع: مهدویت رده بندی کنگره: BP۵۱/الف۵ح۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۹ شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۲۳۸۴

سخن ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم حسن و حسین را که که بر ایشان درود و سلام و بیکران الهی باد باید یک روح و جان در دو بدن دانست. چه اگر حسین در صحرای کربلا به دست میزبانان و دعوت کنندگان خود تشنه و عطشان شهید گشت، حسن قبل از او به دست امین خانه‌ی خویش، همسرش! مسموم و جگر پاره گردید. اگر حسین به تکلیف جد و پدرش با یاران اندک به جنگ دشمن رفت و پسر معاویه از عدم بیعت وی هراسناک بود، پیش از آن حسن و قصدش به جنگ لرزه بر اندام معاویه بن ابی سفیان که لعنت ابدی بر این پسر و پدر و جد باد افکنده بود. و اگر مخالفین نهضت حسین از ائتلاف نفوس مسلمین دم می زدند و سؤال می کردند: خونهایی را که جاری گشته، حسین چگونه پاسخ می دهد؟ پس از آن زمان بود که مخالفین دور اندیشی حسن مدعی ترس آن حضرت از جنگ با معاویه و خانه نشینی و عافیت طلبی حضرتش بودند و هیچ یک در بیان و گفتار خود کوچکترین پروایی از خالق یکتا نمی کردند. [صفحه ۸] و عجیب تر آنکه جیره خواران یزید، حسین را خارجی (از دین صفوف مسلمین) خواندند بعد از آنکه مزد بگیران و سر سپردگان معاویه، حسن را متهم به تفرقه و جنگ طلبی و انشقاق در صفوف مسلمین کردند. مقام سبط اصغر، حسین را در خلافت بر حق پدر و جدش پایمال کردند و به همان ترتیب که قبلا امام و خلیفه‌ی بر حق، سبط اکبر، حسن را منکر شدند. با یزید زمانی دست دوستی و بیعت دادند که یک دهه پیشتر، بالاتر از آن طوق بندگی پدر نابکار و دغلکارش را بر گردن انداخته بودند. صحبت آن نیست که حسین کشته‌ی دشت نینواست و حسن مسموم در خانه؛ که شهادت کدام سردار دلخراشتر و مظلومیت کدام تنها و بی کس جان گدازتر؟ بلکه اگر نیک بنگری سراسر بزرگی و آقا منشی و سروری همراه با مظلومیت خاص این دو سبط بزرگوار به چشم می خورد و چگونه می توان دو شاخه‌ی طوبی را از هم جدا دانست؟! از آن مهمتر، مگر دیگر اشخاص این خاندان مظلوم، جفا دیده، مقتول، ... و بی کس و تنها نبودند؟ مگر آن پیامبر رحمت، محمد مصطفی که درود و سلام خداوند بر او و خاندان پاکش باد نبود که در کمال قدرت و اختیاری که دارا بود، به هنگام رحلت و شهادت مانع از ثبت وصیت او شدند؟ مگر آن زهرای مرضیه که درود و سلام خداوند بر او باد نبود که سیده‌ی نساء العالمین من الاولین و آخرین مرتبت داشت و در مقام [صفحه ۹] احقاق حق آن طور مظلومانه مورد ضرب و شتم و اسائه‌ی ادب قرار گرفت و در بیت الاحزان خویش و در تنهایی می گریست و از سایبانی هم بر او دریغ ورزیدند که لعنت ابدی بر ظلمه‌ی او باد؟ مگر علی مرتضی نبود که با آن سفارشات روشن و مکرر رسول گرامی اسلام در حفظ حقوق سروری و امامت وی، آن طور نا جونمردانه مورد هجوم قرار گرفت و تنهایی و گله‌ها و شکایت هایش را درون چاه بازگو می کرد؟ مگر حسین بن علی؟ ... مگر علی بن الحسین؟ ... و مگر ؟ ... که این خاندان همگی سردارانی تنها و مظلوم هستند که اگر جز این بود دنیا فردوس برین بود و نیازی به مأوی و منزلگاه ابدی نبود، که دیگر کسی توان ظلم نداشت که دیگر. ... و بیداری تنهایی را با خود همراه دارد و الا آنان که در خواب به سر می بردند، همگی با هم مسلکان خود هستند که خواب و غفلت، خود راه و طریقی و بسا اوقات که آن، مسلکی اختیاری است و مفری برای

رهایی از مسؤولیتها. و آنان که بیدارند، با خدای خویشند و عجب تنهایی شگفتی! که سر در آغوش رفیق اعلی دارند و با چنین محضری به حضور چه کس دیگری نیاز دارد ولی خدا؟! حسن بن علی همچون دیگر اعضای این بیت والا- تبار، در زمان امامت خویش، هوشیار ترین و بیدار ترین سردار است؛ همان بیداری که پدرش برای او به ودیعت نهاد. همان بیداری که موجب تنهایی علی و خانه نشینی آن تک سوار عرب، آن شیر بیشه‌ی مردانگی و شجاعت و [صفحه ۱۰] عزت و شرافت و ایثار گردید. ظلم و ستم بر همسر یگانه‌اش را دید و دست به شمشیر نبرد که اصل دین رسول خدا پایدار بماند. تصرف به ناحق مسند خویش را شاهد بود و بساط غاصبین را به یک حرکت خیری بر هم نریخت که بساط دین ثابت بماند. و با این باور، آقای جوانان بهشت، سبط اکبر، ابامحمد، حسن بن علی، حضرت امام مجتبی را که درود و سلام خداوند بر او و خاندان پاکش باد بیدار ترین سردار دانستم. نگارشی که در پیش روی دارید، مختصری از شرح حال آن بزرگوار و آن اسوه‌ی فضیلتها و کرامتها می باشد که برادر فاضل، محقق ارجمند و نویسنده‌ی توانا، که خداوند وجود امثال ایشان را فزونی بخشد، آقای حسین استاد ولی دست به قلم برده در حد آشنایی ابتدایی خواننده‌ی علاقمند به این خاندان پاک، نکاتی را آورده‌اند و امید است که در فرصتی کافی این چکیده را بسط داده دل اهل عرصه‌ی عشق را به نور شناخت و معرفت این سرور و خاندانش روشن تر نمایند. سخن آخر آنکه شرط ادب به پیشگاه آن سبط اکبر ایجاب می کند که به دیده‌ی دقت خوانده شود و اقتداء به فضایل آن امام همام گردد. و از محضر آن امام معصوم تمنای آن دارم که عجز ما را بنگرد و قبول فرماید چرا که او کریم اهل بیت است و از خاندانی شریف و با عظمت و مشمول این بیان شیوا: [صفحه ۱۱] و الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم و انتم اهله و معدنه و حق با شما در خاندان شما و مبداءش از شما و مرجعش به سوی شماست و اهل حق و معدن حق و حقیقت شماست و میراث النبوة عندکم و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم و میراث نبوت (علوم آسمانی و اسرار وحی الهی) نزد شماست و بازگشت خلق به سوی شما و حساب خلائق بر شماست و فضل الخطاب عندکم و آیات الله لدیکم و عزائم فیکم و فیصل حق از باطل نزد شما خواهد شد و آیات عظمت الهی نزد شما و عزائم اسرار نبوت در خاندان شماست و نوره و برهانه عندکم و امره الیکم من والاکم فقد والی الله و نور خدا و برهان او نزد شما و امر خدا مربوط به امر شما. هر که شما را مولای خود شناخت خدا را مولای خویش دانسته و من عاداکم فقد عاد الله و من احبکم فقد احب الله و من و هر که شما را دشمن داشت خدا را دشمن داشته و هر که شما را دوست داشت خدا را دوست داشته و کسی که با شما ابغضکم فقد ابغض الله و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله کینه و خشم ورزید با خدا خشم و کینه ورزید و هر که چنگ به دامن (پاک) شما زد به ذیل عنایت خدا چنگ زده است انتم السبیل الأعظم و الصراط الاقوم و شهداء دار الفناء شماست راه راست خدا و گواهان دار دنیا (برای آخرت) و شفیعان عالم قیامت و (برای ابد) شماست رحمت سرمد. [صفحه ۱۲] و شفعاء دار البقاء و الرحمة الموصولة و الآیة المحزونة و و آیت و نشان پوشیده در گنجینه‌ی (علم ازلی که فقط شما بدان دسترسی دارید) و امانت و ودیعه‌ی لوح محفوظ الهی الآمانة المحفوظة و الباب المبتلی به الناس من اتیکم نجی و درگاه امتحان خلق. هر کس رو به سوی شما آورد، نجات ابد یافت و آنکه از این درگاه پر فیض دوری گزید و روی و من لم یأتکم هلك. الی الله تدعون و علیه تدلون و به برتافت به هلاکت رسید. شما خلق را به خدا می خوانید و بر طریق او دلالت می کنید و به خدا (به حد کمال انسانی خود) تومنون و له تسلمون و بامرہ تعملون و الی سبیلہ ترشدون و ایمان دارید و در امور خویش تسلیم او و مطیع فرمان و عامل به امر او هستید و به راه خدا خلق را هدایت کرده بقوله تحکمون. سعد من والاکم و هلك من عاداکم و خاب و به کلام او حکم می کنید. دوستدار شما به سعادت رسید و دشمن شما نابود گردید و منکر مقام شما جز ضرر چیزی ندید من جحدکم و ضل من فارقکم و فاز من تمسک بکم و جدا شده‌ی از کشتی نجات شما در دریای تباهی فروغلطید. آن که به شما تمسک جست، پیروز گردید و پناه آورده‌ی و به شما و امن من لجا الیکم و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم بکم ایمن از آلام گردید و هر که شما را تصدیق کرد، سلامت یافت و آن که به دامن طاعت شما دست زد، هدایت یافت من اتبعکم فالجنة مأویه و من خالفکم فالنار مثویه و هر که از شما پیروی کرد، در

بهشت جادوانه منزل یافت و هر که به راه خلاف شما شتافت، به آتش دوزخ مسکن ساخت. و من جحدکم کافر و من حاربکم مشرک و من رد علیکم فی و منکر و مخالف (ولایت و امامت) شما کافر و هر که با شما به جنگ برخاست، مشرک است و آن که حکم شما را رد کرد اسفل درک من الجحیم در قعر و پست‌ترین درکات جهنم قرار دارد. فرازهایی از زیارت جامعہ کیبره [صفحه ۱۵]

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين. آشنایی با سیره و راه و روش فردی و اجتماعی پیشوایان معصوم الهی نقش مؤثری در ترسیم خط مشی زندگی انسان به ویژه دوستان و پیروان ایشان دارد. گذشته از آن، معرفت درست امام سبب اتحاد و وحدت کلمه‌ی مسلمانان، عامل نجات در آخرت و موجب بالا رفتن کیفیت اعمال و ارزش آن و در نتیجه برخورداری از پاداش افزون‌تر خواهد بود. از این رو در روایات، پاداش‌های غیر قابل تصویری برای زائر با معرفت امام ذکر شده است. از جمله زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام است که سراسر نور و حماسه و کرامت و بیداری است، اما تبلیغات سوء دشمنان [صفحه ۱۶] آن حضرت در عصر خویش و دشمنان هزار و چند ساله‌ی اهل بیت در طول تاریخ اثر ناگوار خود را نهاده و چهره‌ی ملکوتی آن امام بزرگ را حتی در نظر برخی از دوستان ناآگاه، ناپسند جلوه‌گر ساخته تا آنجا که آن امام بزرگ، مظلوم‌تر از پدر و برادر خویش گردیده است. در چند دهه‌ی اخیر کتابهایی سودمند و تحقیقی در باز نمایاندن چهره‌ی واقعی آن حضرت به نگارش درآمده که تا حد قابل ملاحظه‌ای زنگار از چهره‌ی حقیقت برگرفته و دفاع شایسته‌ای از کرامت آن امام بزرگ انجام شده است. مهمترین مسأله‌ی دوران امامت آن امام مسأله‌ی صلح است که بسیار جنجال برانگیز بوده و چهره‌ی حقیقت آن در پس پرده‌ی ابهام و تحریف و نامردمی مستور مانده است. آنچه در این زمینه پیش از هر بحث، لازم به نظر می‌رسد آشنا کردن مردم با ملاکهای حقیقت است تا حقیقت را آن گونه که هست دریابند. مثلاً اگر گروهی اسلام را برابر با جنگ و خون و حماسه و شعارهای داغ در هر شرایطی بدانند و یا شجاعت را تنها در میدان نبرد خونین بشناسد، هزار کار تحقیقی نیز نمی‌تواند چهره‌ی واقعی امامی را که به جهت حفظ مصالح عموم مسلمانان، کاسه‌ی زهر را سرکشیده و صلح تحمیلی را پذیرفته است بنمایاند. یا اگر دسته‌ای دیگر، از [صفحه ۱۷] اسلام تنها چهره‌ای آرام و سازش کار و صلح کل و مهربان با همه کس، در نظر داشته باشند و خون و حماسه و کشتار را در هر شرایطی مخصوص قبایل عقب افتاده‌ی عصرهای گذشته بدانند، نمی‌توان امام قائم شمشیر بر کشیده‌ی تازیانه به دست را که طبق آیین الهی سر و گردن می‌زند و دست می‌برد و حد می‌نوازد و یک دم با ستمگران کوتاه نمی‌آید، امام به حق معرفی کرد. پس از روشن شدن این بحث است که نوبت به تحلیل علل و اسباب صلح می‌رسد. این کتاب این کتاب کوششی است ناچیز در نمایاندن شخصیت، منش، تاریخ و راه و روش امام مجتبی علیه السلام به ویژه باز نمایاندن ملاک حقیقت در صلح و جنگ از نظر فقه و تاریخ اسلام و نیز رفع برخی اتهامات وارده، در سطح بهره‌برداری عموم؛ از این رو با آنکه سعی شده بیشتر زوایای زندگی آن حضرت گوشزد و بررسی شود، از طول و تفصیل و قلمفرسایی در هر بخش جدا خودداری شده است. آنچه در این کتاب آمده همه مستند و برگرفته از کتابهای معتبر شیعه و اهل سنت است که به جهت رعایت اختصار و [صفحه ۱۸] حفظ تمرکز خواننده، از ذکر مدارک در جای جای آن پرهیز شده و به ذکر نام منابع و مدارک در آخر کتاب بسنده گردیده، مگر مواردی که عنایت خاصی موجب ذکر مدرک بوده است. بی‌شک بسیار مطالب دیگر در این کتاب ناگفته مانده است چون: معجزات امام، احتجاج‌های امام با مخالفان، دوستان و دشمنان امام، گفتگو با یاران، مدایح و مراثی و ... که فرصتی دیگر باید، «این سخن بگذار تا وقتی دگر». امید آنکه این کوتاه قدم در معرفت آن عزیز زهرا علیهما السلام و نور دیده‌ی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مفید افتد و رشته‌ای هر چند باریک و نازک برای پیوند ما با آن امام بزرگ باشد و راهنمای ما در ترسیم

خط مشی فردی و اجتماعی و مادی و معنوی قرار گیرد. و در پایان زبان به اعتذار می گشاییم و از رحمت عمیم آن مظهر لطف و رحمت پروردگار تمنای عفو داریم که نتوانسته ایم شایسته‌ی قدر و منزلت او سخن گوئیم و در حد و مرز حضرتش نکته پردازیم، که مرا دست و کجا آن نخل باسق [۱] مرا پا و کجا آن باب عالی و به عشق او این مدیحه را به نوای دل زمزمه می کنیم: [صفحه ۱۹] برگزیده از دیوان کمپانی (آیه الله حکیم شیخ محمد حسین غروی اصفهانی) ابومحمد، امام دوم به استحقاق یگانه وارث جد و پدر به استخلاف علوم مصطفوی را لسان تو تبیان معارف علوی را بیان تو کشاف لب شکر شکنت روح بخش، گاه سخن حسام سر فکنت دل شکافت، گاه مصاف تو را قلمرو و حلم و رضا به زیر قلم به لوح تو نقش صیانت است و عفاف در تو قبله‌ی حاجات و کعبه‌ی محتاج ملاذ عالمیان در جوانب و اکناف به سوی روی تو چشم امید دشمن و دوست به گرد کوی و اهل وفاق و اهل خلاف حسین استاد ولی ۲۲ / رجب / ۱۴۱۸ / ۲ / ۹ / ۱۳۷۶ [صفحه ۲۰] حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: اگر عقل و خرد تجسم می یافت چهره‌ی حسن را به خود می گرفت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم: این فرزندم سرور و سالار است، خداوند به دست او میان دو گروه از مسلمانان را صلح می دهد. حضرت امام محمد باقر علیه السلام ... او بهتر می دانست، که چه می کند، اگر صلح نمی کرد امر بزرگی روی می داد. حضرت امام مجتبی، حسن بن علی علیهما السلام درباره‌ی دعا می فرمود: چنان نیست که خداوند باب سؤال را بر بندگان بگشاید و باب اجابت را ببندد از این رو خود بسیار دعا می کرد و با خداوند راز و نیاز فراوان داشت. [صفحه ۲۱]

معرفی کوتاه

نام حسن علیه السلام القاب مجتبی، زکی، تقی، سید سبط (نواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) کنیه ابومحمد جد بزرگوارش محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر گرامیش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام مادر پاکدامنش فاطمه‌ی زهرا علیها السلام تولد ۱۵ رمضان المبارک سال سوم ه. ق در مدینه‌ی منوره مدت عمر ۴۷ سال مدت امامت ۱۰ سال (۵۰ - ۴۱) که شش یا هشت ماه آن حکومت نیز داشت. شهادت ۷ یا ۲۸ صفر ۵۰ ه. ق علت شهادت مسموم شدن به دست همسرش جعده بنت اشعث بن قیس به تحریک معاویه محل دفن مدینه‌ی منوره قبرستان بقیع در کنار جده‌اش فاطمه‌ی بنت اسد. [صفحه ۲۳]

مولود نبوت

میلاد نور

در ماه ذیحجه‌ی سال دوم هجرت پس از جنگ باشکوه بدر که به صورت افتخار آمیزی به سود مسلمانان پایان یافت، دو دریای علم و عفت به هم پیوست و ازدواج علی و زهرا علیهما السلام سر گرفت و دست غواص لا یزال محصل این پیوند مبارک را که دو دردانه‌ی شاهوار از صدف پاک عصمت بود و به عنوان نعمت و هدیه‌ای بزرگ به جهانیان عرضه داشت [۴] که به فرمان خدا. [صفحه ۲۴] به نام فرزندان هارون جانشین موسی علیهما السلام که به زبان عبری شبر و شبیر [۴] بود، حسن و حسین نامیده شدند، زیرا که پدرشان علی علیه السلام هم‌شان هارون بود یعنی جانشین به حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم [۴]. با ولادت امام مجتبی سوره‌ی کوثر مصداق تازه یافت، آسمان و زمین نورباران شد، آسمانیان یکدیگر را تهنیت می گفتند، موجی از سرور و شادی خانواده‌ی نبوت را فراگرفت، و بار دیگر پس از ولادت مادرش فاطمه، آبی بر آتش بولهبی دشمنان اسلام ریخته شد که امیدشان را به یأس مبدل ساخت.

آداب نوزاد

در روز هفتم ولادت، زهرای مرضیه او را در حریری که جبرئیل علیه السلام از بهشت آورده بود پیچید و در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نهاد. آن حضرت در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت تا در نهاد پاک او بذر توحید بیاشد و او را از دمسازی شیطان مصون بدارد. آن گاه قوچی برای او عقیقه [صفحه ۲۵] کرد [۵] یک ران آن را به قابله داد و بقیه را میان همسایگان تقسیم نمود. آن گاه سر او را تراشید و به وزن موی سر او نقره تصدق کرد. سپس سر او را با ماده‌ای خوشبو از عطر و زعفران (خلوق) شستشو داد و به قابله‌ی او فرمود: آلودن سر فرزند به خون عقیقه از رسوم جاهلیت است و ما نباید چنین کنیم. آن گاه امور دیگری از آداب اسلامی نوزاد را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبتکر آن بود درباره‌ی او انجام دادند.

سیما و شمایل

امام مجتبی علیه السلام شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. عایشه همسر پیامبر می گفت: هر که دوست دارد رسول خدا را بنگرد به این کودک نگاه کند. آن حضرت رخساری سرخ و سفید، چشمانی سیاه و درخشنده داشت، موهایش انباشته و پیچیده و استخوانهایش درشت و ستر بود. [صفحه ۲۷]

شخصیت و فضایل معنوی

محبوبیت

نزد خداوند

اشاره

درباره‌ی فضائل، شخصیت و محبوبیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیات بسیاری در قرآن کریم نازل شده که از آنان نه به اسم که به وصف یاد گردیده است [۶]. [صفحه ۲۸] ما از میان انبوه این آیات، چهار آیه را بر می گزینیم:

آیه‌ی توبه‌ی آدم

قرآن کریم چنین یادآور می شود که به هنگام توبه‌ی آدم خداوند کلماتی را به وی آموخت و او آنها را از خداوند دریافت کرد و خدا را به آن کلمات خواند، خداوند هم توبه‌ی او را پذیرفت و به مقام اصطفایش [صفحه ۲۹] (برگزیدگی) رسانید [۷] پاره‌ای از این کلمات چند جمله دعاست، و قسمتی از آن نام مبارک پنج تن اهل بیت است که یکی از آنان امام مجتبی علیه السلام [۸] است: یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق الحسن، و یا قدیم الاحسان بحق الحسین.

آیه‌ی مودت

پیامبران الهی در برابر دعوت مردم به خداپرستی هیچ اجر و مزدی طلب نمی کردند و اجر خود را تنها بر عهده‌ی خداوند می نهادند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز بر همین شیوه بود، جز آنکه در برابر رنج رسالت به امر پروردگار چیزی از مردم خواست که سود آن نیز عاید خود آنها می شد، و آن دوستی خاندان خود بود. قل لا اسألكم علیه اجرا الا المودة فی القربی ۲۳ [۹] (بگو: من از شما بر رسالت خویش مزدی نمی خواهم جز دوستی خاندانم را) [۱۰] و بی تردید یکی از این افراد امام حسن مجتبی

علیه السلام است که دوستی او سپاس و قدرانی امت اسلامی از رنجهای جانکاه پیامبر در ادای [صفحه ۳۰] رسالت است. امام مجتبی علیه السلام در خطبه‌ای که پس از شهادت پدر ایراد کرد، در فضیلت خود بدین آیه و آیه‌ی تطهیر استشهد نمود.

آیه‌ی مباحله

در سال نهم هجری هیئتی از مسیحیان نجران به مدینه آمدند تا سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از نزدیک بشنوند و از محتوای دعوت حضرتش آگاه گردند، ولی پس از گفتگوی فراوان درباره‌ی حضرت عیسی علیه السلام به نتیجه‌ی مثبتی نرسیدند و از سوی اسقف آنها به آن حضرت پیشنهاد شد که برای اثبات حقانیت خویش به مباحله پردازند (یعنی هر گروه دست به دعا بردارد و از خداوند بخواهد که هر کس خلاف می گوید به عذاب او گرفتار آید)؛ و این پیشنهاد پذیرفته شد. در اینجا قرآن کریم به رسول خویش دستور می دهد که برای مباحله نزدیکترین افراد به خود را از زنان و فرزندان و کسانی که به منزله‌ی جان او هستند همراه خود بیاورد. [۱۱] و به گواهی مسلم تاریخ می بینیم که ایشان، حضرت زهرا، امام حسن، امام حسین و علی علیه السلام را با خود به همراه می برد. و [صفحه ۳۱] این نشان می دهد که این چند تن از جمله امام مجتبی علیه السلام محبوبترین و مقربترین کس در نزد خدا و رسول او می باشند و اینانند که دعایشان بدون تردید مستجاب است، چنانکه آن اسقف گفت: «این چهره‌هایی که من می بینم اگر از خدا بخواهند کوهها را از جای برکنند، خواهد کرد!» از این رو از مباحله صرف نظر کردند و به دادن جزیه (نوعی مالیات) تن دادند تا بتوانند در پناه حکومت اسلامی آسوده زندگی کنند [۱۲].

آیه‌ی تطهیر

پس از آنکه آیه‌ی تطهیر نازل شد [۱۳]، و گواهی به پاکی و عصمت اهل بیت داد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آنکه افراد اهل بیت خود را مشخص نماید تا دیگران خود را در زیر این عنوان قرار ندهند، علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام را در کنار خود نشانید، و آن گاه عبایی را که بافت خیر بود بر سر خود و آنان کشید و عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل بیت و خاندان منند، پس هر گونه پلیدی را از آنان دور بدار و آنان را [صفحه ۳۲] به شایستگی پاکیزه دار». در اینجا نیز مشاهده می کنیم که امام مجتبی علیه السلام به عنوان یکی از افراد خاص اهل بیت پیامبر معرفی می شود و طبق آیه‌ی فوق عصمت او تضمین می گردد. [۱۴].

نزد پیامبر

محبوبیت امام مجتبی علیه السلام در کودکی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای همه کس مشهود بود. پیامبر او را پاره‌ی تن، نور دیده، میوه‌ی دل و گل خوشبوی بوستان نبوت می نامید. پیوسته او را فرزند خود می خواند و می فرمود: «همه‌ی فرزندان مادران به پدرشان نسبت می بردند جز اولاد فاطمه، که آنان به من نسبت می بردند». از عمق دل به او عشق می ورزید، دست او را می گرفت، بر روی دامن خود می نشاند و به مردم می گفت: «هر که این فرزند مرا دست بدارد مرا دوست داشته، و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است. خداوند دوست بدارد کسی را که حسن مرا دوست بدارد». و گاه می فرمود «خداوند مرا به دوستی حسن و حسین فرمان داده است». و گاه می فرمود: «من در جنگم با هر کس که با تو در جنگ باشد». به هنگام گریه‌ی او، سر از پا نشناخته، از منبر به زیر می آمد، او [صفحه ۳۳] را در آغوش می گرفت و آرام می کرد، آن گاه به منبر بازمی گشت. او در آغوش می گرفت و می بویید و می بوسید و به او می گفت: «تو آقا، فرزند آقا، و برادر آقایی». او در کودکی در سجده‌ی نماز بر دوش

پیامبر می نشست و آن حضرت از شدت مهر به او سر از سجده بر نمی داشت تا خود فرود آید، و گاه به نهایت نرمی و عطوفت او را از دوش خود فرود می آورد. گاهی دیگر او بر دوش می نشاند و می فرمود: «چه خوب مرکبی است مرکب تو، و چه خوب سواری هستی تو!» پیامبر در مراقبت و تربیت او سخت می کوشید. گاهی او را بر دامن می نشاند و او را تشویق می کرد که از سینه‌ی مبارکش بالا برود و راه رفتن را بیاموزد و می گفت: حزقه، حزقه، ترق عین بقه (کودک کوچک و نوپای من، از سینه‌ام بالا برو ای کودک ریزنقش من). گاه او را با برادر کوچکش حسین علیه‌السلام به کشتی گرفتن وامی داشت و در حین کشتی او را تشویق می کرد، و می فرمود: «من حسن را تشویق می کنم، زیرا جبرئیل حسین را تشویق می کند» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او و حسین را دو گوشواره‌ی عرش خدا می نامید و زینت جهان آفرینش می دانست. درباره‌ی آن دو بزرگوار می فرمود: [صفحه ۳۴] «حسن و حسین امامند، خواه قیام کنند و خواه دست از قیام بردارند. [۱۵] و می فرمود: «حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتی‌اند.» مردی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطایی مرتکب شده بود، خود را از بیم پنهان کرد. روزی امام حسن و امام حسین را در راهی تنها دید، آنان را بر دوش گرفت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، من به خداوند و این دو کودک شما پناه آورده‌ام. پیامبر خندید و به او فرمود: برو، تو آزادی ... پیامبر تا آنجا به شخصیت او ارج می نهاد که در کودکی، امضای او را پای برخی قراردادهای می نهاد و بدین وسیله شایستگی او را برای امامت و خلافت روشن می ساخت هنگامی که هیئتی از طائف به نام هیئت ثقیف آمدند و قراردادی جهت عدم تعرض بسته شد پیامبر امام حسن را فرمود تا پای قرارداد را امضاء کند. و نیز در صلح حدیبیه که پیامبر در زیر درختی از مسلمانان بیعت مجدد گرفت، دو کودک خردسال او حسن و حسین هم بیعت کردند و پیامبر فرمود: از افراد خردسال کسی با ما بیعت [صفحه ۳۵] نخواهد کرد مگر کسی که از ما خاندان باشد [۱۶].

نزد امیر مومنان

میزان محبوبیت آن امام را در نزد امیر مؤمنان علیه‌السلام می توان از این عبارت دانست که: «من درباره‌ی تو اندیشیدم، تو را پاره‌ای از وجودم، بلکه کل وجودم یافتم، و چنانچه مصیبتی به تو رسد چنان است که گویی به من رسیده و اگر مرگ تو را دریابد چنان است که مرا در ربوده است [۱۷].»

نزد دیگران

هنگامی که ابن عباس مردم را به بیعت با آن حضرت فراخواند، مردم سخن او را پذیرفته، گفتند: راستی که چقدر حسن بن علی نزد ما محبوب است! بی‌شک او سزاوار خلافت است [۱۸].

خوف از خدا و عبادت

امام مجتبی علیه‌السلام عابدترین، پارساترین و برترین مردم زمان خود بود. او بارها پیاده بلکه با پای برهنه به حج خانه‌ی خدا رفت و در این راه قدمهای مبارکش ورم کرد [۱۹] او را در [صفحه ۳۶] همه حال در یاد خدا می دیدند. هر گاه یاد مرگ و قبر و قیامت و صراط و ایستادن در موقف حساب می کرد و می گریست و گاه ناله‌ای می زد و بیهوش می شد. به و هنگام وضو رنگ می باخت و در نماز لرزه بر اندامش می افتاد و مانند مار گزیده به خود می پیچید. امام باقر علیه‌السلام می فرمود: چون هنگام وفات امام مجتبی علیه‌السلام فرارسید، حضرت سخت می گریست، گفتند: شما با آنکه جایگاهتان در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین و چنان است و پیامبر آن سخنان ارزنده را در حق شما فرمود و بیست بار پیاده به حج رفته‌اید و اموال خود را سه بار جزء به جزء در

راه خدا تقسیم کردید، دیگر از چه می گریید؟ فرمود: از قبر و قیامت وحشت دارم و غم جدایی از دوستان دلم را می آزارد. [۲۰].

[صفحه ۳۷] آری او عبادتهای عاشقانه و خائفانه پدر را دیده بود، بیهوشی‌های مکرر پدر را در نخلستان‌های مدینه مشاهده کرده بود، و طبیعی بود که از او درس بیاموزد و مجذوبیت به حق را لمس کند و خوف از مقام حق را تجربه نماید. او رضای هیچ کس را بر رضای حق ترجیح نمی داد، و در راه اطاعت فرمان خدا زخم زبانها را به جان می خرید. در هنگام قرائت قرآن چون به یا ایها الذین ءامنوا می رسید، می گفت: لیک اللهم لیک (بله ای پروردگار، ندایت را شنیدم و دعوت را به گوش جان خریدم). به هنگام قرائت آیات عذاب، رنگ از چهره‌ی مبارکش می پرید و از عذاب دوزخ به خدا پناه می برد. او درباره‌ی دعا می فرمود: خداوند چنان نیست که باب سؤال را بر بندگان بگشاید و باب اجابت را ببندد. از این رو بسیار دعا می کرد و با خداوند راز و نیاز فراوان داشت.

جرأت و شجاعت

آنچه بیش از همه در خاندان پیامبر به چشم می خورد پر دلی، دلیری و دلاوری و جرأت و شجاعت است. تاریخ سرشار از دلاوریهای پیامبر، علی، فاطمه، حسن، حسین و ... است. [صفحه ۳۸] از کودکی آثار شجاعت و رک گویی در او نمایان بود. روزی ابوبکر بر منبر پیامبر نشسته بود. حسن هشت ساله آمد و معترضانه به او گفت: از جای پدرم پایین بیا ...! و نیز در فتح مکه هنگامی که ابوسفیان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد تا عهدنامه مشرکان را تمديد کند و آن حضرت نمی پذیرفت، وی به علی علیه السلام متوسل شد و کاری از پیش نبرد، نزد فاطمه علیها السلام آمد و گفت: از این کودک بخواه که با جدش در این باره صحبت کند و با این کار آقایی عرب و عجم را برای خود بخرد. حسن ۶ - ۵ ساله جلو آمد، یک دست بر بینی و دست دیگرش را بر ریش ابوسفیان نهاد و گفت: ای ابوسفیان، به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گواهی ده تا شفیع تو گردم. ... او در هنگام تبعید ابوذر آن یار صمیمی پیامبر به امر خلیفه سوم، با آنکه خلیفه از بدرقه‌ی او جدا منع کرده بود بی‌باکانه به همراه پدر و برادر و تنی چند از یاران باوفای پدر، او را مشایعت کرد و به او دل‌داری داد. امام حسن از روزی که پدر بزرگوارش به خلافت رسید در خدمت پدر و نماینده‌ی او بود. در عزل و نصب‌ها دستی باز داشت، برای بسیج کردن مردم کوفه از سوی پدر بدان سامان اعزام شد. او با سخنرانی شورانگیز خود - با آنکه بیمار بود - ده [صفحه ۳۹] هزار نفر از مردم کوفه را بسیج کرد و ابوموسی اشعری - آن مهره‌ی فاسد و منصوب از سوی خلفای پیشین - را که وسوسه آغاز نموده و مردم را از جنگ دلسرد می کرد، از حکومت عزل نمود. او در تمام جنگهای پدر از جمل و صفین و نهروان حضور جدی داشت و دلاوریهای او در این جنگها زبانزد است. در جنگ جمل بر میمنه‌ی سپاه و برادرش حسین علیه السلام بر میسر بود و دیگر برادرش محمد بن حنفیه پرچم را به دست داشت. در آن جنگ علی علیه السلام محمد را به پیشروی فرمان داد، او به پیش رفت ولی کاری صورت نداد و زخم خورده بازگشت. و هنگامی که به حسن فرمان داد او صف دشمن را شکست و وظیفه‌اش را انجام داد. محمد حنفیه در نزد پدر اندکی شرمگین شد، ولی امام به او چنین دل‌داری داد که: «پسرم، تو فرزند منی و حسن فرزند پیامبر است!» ... آری و در نهایت او بود که با وارد آوردن ضربه‌ی کاری بر شتر عایشه، کار جنگ را یکسره کرد. در صفین مردم را تشجیع می کرد و با شعارهای آتشین خود مردم را به راه می انداخت [۲۱]. و خود چنان بر قلب لشکر می زد [صفحه ۴۰] که یورشهای پیاپی او علی علیه السلام را نگران کرده، فرمود: «این جوان را از رفتن به میدان باز دارید، مبادا با مرگ او و برادرش حسین نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قطع شود!». در زمان خلافت، هنگامی که در کنار پل ساباط [۲۲]. اردو زده بودند و امام در آنجا سخنرانی کرد که اشاره به بی‌وفایی مردم داشت نیز شایعه‌ی صلح آن حضرت میان مردم پیچیده بود، پس از سخنرانی هنگام حرکت که سوار بر اسب بود شخصی به نام جراح بن سنان (که از سخنان وی پیدا است که از خوارج بود) بر آن حضرت حمله کرد و با خنجر بر ران حضرت

فرو برد و کارد را به استخوان رساند، آن امام زخم خورده امام دلیر، از همان روی اسب خود را بر گردن وی انداخت و او را چنان به زمین زد که گردنش شکست. در نامه‌هایی که آن امام بزرگ پیش از صلح و پس از آن به معاویه نوشته است روح حماسه موج می‌زند، و او خود فرمود که: «به خدا سوگند، اگر یارانی می‌یافتم، شب و روز را در جهاد با معاویه به سر می‌بردم».

سیادت و هیبت

شکوه و جلال معنوی امام مجتبی علیه‌السلام زبانزد خاص و عام [صفحه ۴۱] بود و این صفتی بود که از جد بزرگوار خویش به ارث داشت. فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام در هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو کودک خود را نزد آن حضرت آورد و عرضه داشت: اینها کودکان شما هستند، هر کدام را چیزی به ارث دهید. فرمود: هیبت و سیادت و شکوه از آن حسن و، شجاعت و سخاوت از آن حسین. در روایت دیگر او و برادرش حسین را آقا و سرور جوانان بهشتی نامید. مردی به او گفت: وه چه باعظمت هستی! فرمود: این عزت ایمان است که در من مشاهده می‌کنی. [۲۳]. در روایت آمده: پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس به هیبت و شکوه امام مجتبی نرسید. گاه بر در خانه فرشی می‌گسترده و حضرت بر روی آن می‌نشست، اما عابران به احترام و جلال حضرتش می‌ایستادند و راه بند می‌آمد. و چون چنین می‌دید برمی‌خاست و به منزل می‌رفت تا مزاحمتی برای مردم پیدا نشود. در راه مکه چون پیاده حرکت می‌کرد، دیگران نیز به رعایت حرمت او از مرکبها پیاده می‌شدند، حتی سعد بن ابی وقاص آن دلاور عرب را دیدند که پیاده شده و در کنار حضرتش در حرکت است. به گفته‌ی واصل بن عطا: نور چهره‌ی انبیا و فروغ و شکوه پادشاهان در چهره‌ی حسن دیده می‌شد. و به گفته‌ی ابن‌زبیر [صفحه ۴۲] آن دشمن سرسخت خاندان رسالت: مادران در هیبت و بلند پایگی فرزندی چون حسن نزاده‌اند. ابن‌عباس برای آن حضرت رکاب می‌گرفت تا ایشان سوار مرکب شوند. شخصی به او گفت: شما با این سن و سال برای او رکاب می‌گیری؟! ابن‌عباس گفت: ای نادان، مگر نمی‌دانی که او فرزند رسول خداست؟! آیا این نعمت خدا بر من نیست که برای او رکاب بگیرم؟! امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: حسین علیه‌السلام به احترام بردارش حسن علیه‌السلام در پیش روی او لب به سخن نمی‌گشود.

فروتنی

او در عین هیبت و جلال بسیار فروتن بود. با مردم می‌جوشید و هر کسی به راحتی بر آن حضرت بار می‌یافت. او از جد گرامی و پدر بزرگوارش آموخته بود که نباید شخصیت مردم در برابر هیبت و جلال آنان شکسته شود. او طبق تعالیم عالیه اسلام خوش نداشت که نشسته باشد و دیگران به احترام او ایستاده، حتی اجازه نمی‌داد به احترام او از جا برخیزند [۲۴]. [صفحه ۴۳] برای سلام کردن به او دست بر سینه نمی‌نهادند و تا کمر خم نمی‌شدند بلکه با صدای بلند سلام می‌کردند، حتی حضرتش به شیوه جد گرامی‌اش خود به سلام کردن پیشدستی می‌نمود. با کودکان و فقیران می‌نشست و از آنان دلجویی می‌کرد. روزی امام بر جمعی از فقیران گذشت که بر زمین نشسته و ذرات گوشت و استخوان‌هایی را که در دست داشتند پاک کرده، می‌خوردند. هنگامی که امام را دیدند از او خواستند که با آنان هم غذا شود. امام بدون درنگ نشست مشغول به خوردن شد و فرمود: خداوند متکبران را دوست نمی‌دارد. سپس از آنان خواست که با او به خانه‌اش روند، و به آنان غذا و لباس بخشید. روزی دیگر در مجلسی نشسته بود، هنگامی که خواست برخیزد و بیرون رود فقری از راه رسید، امام به او خوش آمد گفت و به رویش لبخندی زد و فرمود: تو هنگامی نشستی که ما برخاسته و قصد رفتن داریم، آیا اجازه رفتن می‌دهی....؟!.

بردباری و رحمت

آن حضرت بسیار پردبار و نرمخو بود و آن را به دیگران نیز سفارش می کرد. در فرمان جنگی که برای ابن عباس نوشت [صفحه ۴۴] چنین آمده است: «با سربازان نرمخو باش، باروی باز و گشاده برخورد کن ... هرگز خود به جنگ آغاز مکن، ولی اگر آنها جنگ را آغاز کردند تو از مبارزه شانه خالی مکن». داستان آن حضرت با مرد شامی معروف است که وی آنچه از بغض و کینه با آل علی داشت در حضور حضرتش بر زبان آورد، اما امام با تبسمی به او فرمود: ظاهرا غریب هستی، ما عذر تو را می پذیریم، مشکل را برطرف می کنیم، اگر بی پناهی پناهت می دهیم. ... آن مرد با شنیدن این سخنان به گریه افتاد و پس از اقرار به امامت آن حضرت، گفت: تا به حال تو و پدرت مبعوض ترین افراد نزد من بودید و اینک محبوبترین خلایق در نظر من هستید. ... مردی به آن حضرت گزارش داد که فلانی در حق شما بسیار بدگویی می کند. فرمود: «مرا به زحمت افکندی، اینک باید برای خودم و او استغفار کنم». پس از شهادت آن امام، مروان آن دشمن دیرینه در زیر تابوت او آمد و جنازه را بر دوش می کشید. امام حسین علیه السلام به او فرمود: دیروز خون به جگرش ریختی و امروز جنازه اش را بر دوش می کشی؟! مروان گفت: من این ارادت را به کسی ابراز می دارم که شکیبایی او با کوهها برابری می کرد. [۲۵]. [صفحه ۴۵]

یارگیری و سخاوت

امام مجتبی علیه السلام دریای جود و بخشش و کانون مهر و عاطفه بود. فریادرس محرومان بود و یاور مستمندان، تا آنجا که او را کریم اهل بیت خوانده اند. چه بسا افرادی که از هستی ساقط بودند و در سایه ی عنایات حضرتش به نوایی رسیدند. تاریخ از بخششهای کریمانه ی او داستانها به خاطر دارد. روایات می گوید: او سه بار همه ی اموال خود را در راه خدا قسمت کرد، حتی از دو جفت کفش و نعلین جفتی را خود برداشت و جفتی را در راه خدا داد. زمانی از کسی مزرعه ای را خریداری کرد و پول آن را تماما پرداخت نمود، ولی بعدها خبر شد که فروشنده به خاطر نیازش آن را فروخته است. امام بدون پس گرفتن پول، مزرعه را دوباره در اختیار صاحب اولش گذاشت. روزی در مسجد دید که مردی دعا می کند و می گوید: خداوندا، هزار درهم به من عطا کن که مشکلم را برطرف سازم. امام او را به خانه برد، تفقد کرد و فرمود: ای مرد، حق ما را غصب کرده اند و اموال ما را به تاراج برده اند و چیزی از [صفحه ۴۶] مال برای ما نگذاشته اند، اندک موجودی ما را بپذیر. آن گاه ده هزار و به روایتی پنجاه هزار درهم به او عطا کرد. او در کار احسان هرگز خود را طلبکار نمی دانست و چشمداشت تشکر و سپاس نداشت بلکه خود را مدیون آنان می دانست که سبب شده اند حضرتش در صف اهل احسان قرار گیرد. او پیش از اظهار نیاز دیگران همین که نیاز آنها را درک می کرد احسان می نمود و هرگز اجازه نمی داد عرق شرم بر جبین نیازمند بنشیند. زمانی سوار بر اسب زیبایی بود، به شاعری که قبلا درباره ی او بد گفته بود برخورد نمود. وی گفت: چه اسب زیبایی! همین که امام علاقه ی او را به آن اسب دانست از آن پیاده شد و آن را به وی سپرد. روزی در اعتکاف و در حال طواف بود که مردی آمد و گفت: طلبکار مرا تهدید کرده و آبرویم در خطر است. امام طواف را قطع کرد و با او به نزد طلبکار به راه افتادند. ابن عباس گفت: گویا فراموش کرده اید که در اعتکاف به سر می برید (و نباید از مسجد بیرون روید)! امام فرمود: «رفع حاجت مؤمن امری ضروری است و برابر با سالیان دراز عبادت پروردگار». گاه مالی را قرض می گرفت و در راه خدا زکات یا صدقه [صفحه ۴۷] می داد، و از این رو در اثر بخشندگی فوق العاده، به هنگام مرگ دیونی داشت که بعدها ادا شد.

زهد و پارسایی

زهد را اگر به معنای عدم دلبستگی به دنیا و امور دنیوی بدانیم، امام مجتبی علیه السلام از طلایه داران این صفت بود. او بر همه چیز دنیا برای خدا پشت پا زد و برای اجرای فرمان حق و حفظ خون مسلمانان و رعایت آزادی اجتماعی و سیاسی آنان، ریاست و

حکومت چند روزی دنیا را پشت گوش افکند و هزاران تیر جانکاه از رخم زبان‌ها و اتهام‌ها را به جان خرید. حضرتش هرگز دلبسته مال و ثروت نبود و اموال خود را بارها میان فقرا تقسیم کرد. با این وصف سر و وضعی مرتب و مناسب داشت، پاکیزه و آراسته بود، لباس خوب و جذاب می پوشید. تجمل افراطی نداشت ولی همان را که داشت به وضعی زیبا می آراست. آن حضرت مردی عفیف و پاکدامن بود. نمونه‌ای از آزمایشی که برای یوسف پیامبر علیه‌السلام پیش آمد برای او رخ داد و او پیروزمند و سرافراز از این آزمایش الهی بیرون آمد [۲۶]. [صفحه ۴۸]

دانش بیکران

امام مجتبی از خاندانی است که علم آنان اکتسابی نیست بلکه موهبتی از جانب حق تعالی است. از این رو شرط سنی در آنان لحاظ نمی شود و هرگاه نیازمند به دانستن چیزی باشند از آن آگاه خواهند شد. داستانهایی از کودکی آن حضرت در اظهار علوم ثبت و ضبط است که این مختصر را گنجایش آنها نیست. خبر دادن از انگیزه‌ی آمدن اعرابی نزد پیامبر و شرح سفر او، پاسخ به مسائل قیصر روم، پاسخ به مسائل خضر و، برخی از داوریه‌ها در حیات پدر، بحثهای گوناگون تفسیری و بیان مفاهیم اخلاقی [۲۷]، تعلیم وضو در کودکی به پیرمرد همه و همه نشانگر علم و آگاهی بی‌پایان او در کودکی و بزرگسالی است. در کودکی در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر می شد، آیاتی را که تازه نازل شده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر مردم می خواند می شنید و حفظ می کرد و به خانه آمده، برای مادر باز می گفت. ... حضور ذهن و حاضر جوابی از نشانه‌های بارز علم الهی آن حضرت بود. اینک چند نمونه: (۱) روزی معاویه از او خواست که منبر برود و با مردم [صفحه ۴۹] سخن گوید، شاید در ضمن سخنرانی ضعف بیان او بر مردم آشکار شود و ارزش او را بکاهد. امام به منبر رفت و داد سخن بداد. و به معرفی شخصیت معنوی و الهی خود پرداخت، تا آنکه معاویه سراسیمه شد و گفت: ابامحمد، دست از این سخنان بدار، برای ما از خرما بگو! امام با حضور ذهن و علم وسیعی که داشت، سخن را برید و فرمود: «باد در آن می دمدم و بزرگش می کند، گرما آن را می پزد، و هوای خنک شب آن را سرد و خوش طعم می سازد.» سپس بلافاصله به سخن گذشته‌ی خود ادامه داد و به معرفی خویش پرداخت. (۲) مردی از ابوبکر سؤالی کرد که وی در پاسخ آن درماند. او را به عمر حواله کرد و او به عبدالرحمن، و چون هر سه عاجز شدند او را نزد علی علیه‌السلام فرستادند و حضرتش او را به امام حسن علیه‌السلام راهنمایی کرد. سؤال این بود: من در حال احرام چند عدد تخم شتر مرغ را پخته و خورده‌ام، کفاره‌ی من چیست؟ [۲۸] امام فرمود: آیا تو را شتر هست؟ گفت: آری. فرمود: به تعداد تخم‌هایی که مصرف کرده‌ای شتران نر و ماده را به جفت گیری وادار، آنچه از آنها زاده شد و به خانه‌ی خدا اهدا کن. امیر مؤمنان علیه‌السلام برای آزمایش پرسید: برخی از شتران ماده [صفحه ۵۰] فرزند خود را ناتمام می اندازد و برخی از اول نطفه‌ی آنها بسته نمی شود! امام حسن علیه‌السلام فرمود: این احتمال درباره‌ی تخم‌های شتر مرغ هم می رود، زیرا ممکن است برخی از آنها فاسد بوده و دارای نطفه‌ای نباشد! در اینجا صدایی برخاست که: ای مردم، آن کسی که این حکم را به این نوجوان فهماند همان خدایی است که در آن داوری که برای سلیمان و داود پیش آمد حکم را به سلیمان فهماند [۲۹]. (۳) روزی امام حسن علیه‌السلام با عبدالله بن عباس بر سر سفره‌ای غذا می خوردند که ملخی در سفره افتاد. ابن عباس گفت: بر بال این ملخ چه نوشته؟ فرمود: نوشته است: منم خدای یکتا که جز من خدایی نیست. گاهی ملخ را سراغ مردمانی گرسنه می فرستم تا خود را سیر کنند، و گاه آن را به نشانه‌ی عذاب بر سفره‌ی کسانی می فرستم تا غذای آنها را بخورد (یا زراعت آنها را از بین ببرد). ابن عباس برخاست و سر امام را بوسید و گفت: این از اسرار علوم است. [۳۰]. [صفحه ۵۱] (۴) روزی آن حضرت سوار بر مرکب، با شکوه و جلالی خاص از راهی می گذشت. پیرمردی یهودی با سر و وضعی نامناسب و چهره‌ای سوخته و حالی فلک زده راه را بر او گرفت و گفت: مرا انصاف ده. فرمود: در چه چیزی؟ گفت: مگر جد شما نفرموده: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است»؟ پس چرا درباره‌ی من و شما چنین نیست؟! فرمود:

چرا، چنین است. زیرا این حال و وضع من نسبت به نعمتهایی که خداوند در آخرت برایم مهیا کرد دوزخی بیش نیست. و این حال و وضع تو نسبت به عذابهای که خداوند در آخرت برای تو فراهم دید برای تو بهشت است. اینها چند نمونه بود و تا این کتاب از این فصل خالی نباشد، و گرنه دریای علم او را چگونه می توان با پیمانۀ پیمود؟! [صفحه ۵۳]

اتهامات و شایعات

اشاره

در امور سیاسی، ترور شخصیت از ترور شخص کار سازتر است. تحقیر طرف مقابل در نظر دوست و دشمن، و شایعه پراکنی درباره‌ی او، او را از پای درمی آورد. گاهی نیز دشمن وقتی خود را عاجز از مقابله رویاروی می بیند دست بدین گونه امور می زند. آن امام بزرگ در حیات و ممات آماج تیرهای مسموم دشمن قرار گرفته، نوشته‌های عصر بنی امیه و بنی عباس و طرفداران آنها سرشار و از اتهامات بی اساس و شایعات ضد اخلاقی و انسانی به این امام مظلوم است. او را ترسو، راحت طلب، بی درد، خوشگذران، حقوق بگیر معاویه و سایر اتهاماتی که قلم از نگارش آن شرم دارد، معرفی کرده اند. تهمتها چندان رواج یافت که آن حضرت از برخی دوستان [صفحه ۵۴] نادان و بی معرفت نیز زخم زبانها شنید، تا آنجا که برخی از آنها نیز باورشان شده، در کتابهای افسانه‌ی مطلق بودن [۳۱]. او را آورده، و گاه در اذهان عوام، شجاعت حسن علیه السلام در برابر ضعف و سستی امام مجتبی علیه السلام قرار گرفته است! فیلیپ حتی در تاریخ خود [۳۲] می نویسد: «حسن بن علی بیش از آنکه در منصب و کار حکومت باشد در خانه و در میان زنان بود. همش صرف اموری غیر از اداره‌ی کشور می شد، و چند وقتی نگذشت که خلافت را به رقیب نیرومند خود وا گذاشت و به مدینه بازگشت تا در آنجا به آرامی و آسودگی سر کند!» دکتر طه حسین در کتاب خود [۳۳]. او را متهم به درگیری با بردارش حسین علیه السلام بر سر صلح کرده تا آنجا که تصمیم به حبس برادر می گیرد! [۳۴]! ما علی رغم اکراهی که از ذکر این گونه موارد داریم آنها را متذکر شدیم تا دانسته شود وقتی قرار است امامی را هدف تیر جفا قرار دهند، در حیات و ممات چه تهمتها که نمی زنند و چه شایعات که نمی سازند! ولی مختصری از شرح حال حضرتش [صفحه ۵۵] که در کتاب براساس مستندات تاریخی دوست و دشمن آمده، گرد این گونه سخنان غرض آلود را از دامن پاکش می شوید.

افسانه ازدواج های مکرر

افسانه نوشته اند که حسن بن علی بسیار زن می گرفت و طلاق می داد تا آنجا که پدرش علی علیه السلام بر سر منبر فرمود: «حسن مردی مطلق است (بسیار زن می گیرد و طلاق می دهد)، هُش دارید و دیگر به او زن ندهید.» اما مردم پاسخ می داند که: ما افتخار داریم دخترمان در اختیار او باشد زیرا او فرزند پیامبر است! این افسانه تا آنجا میان مورخان شهرت یافت که از پنجاه تا سیصد زن برای او نوشته اند! در صورتی که این اخبار، هم از جهت سند تاریخی و روایی و هم از جهت قرائن عقلی و نقلی دیگر مخدوش و دروغ آنها روشن است. توضیح آنکه مجموعه‌ی اخباری که در این زمینه رسیده ریشه‌ی آنها به سه کس بازمی گردد: (۱) ابوالحسن علی بن محمد مدائنی (۲) محمد بن علی بن عطیه ابوطالب مکی (۳) ابوجعفر منصور دوانیقی خلیفه‌ی ستمگر عباسی [صفحه ۵۶] (۱) ابوالحسن مدائنی صاحب تاریخ است که در سال ۲۲۵ از دنیا رفته، و او شمار همسران حضرت را تا ۷۰ نفر شمرده است. بسیاری از رجال شناسان او را دروغگو، جعال، رشوه گیر و ضعیف الروایه و هوادار بنی امیه دانسته اند. وی از وابستگان عبدالرحمن بن سمره بود که سعی داشت بنی امیه را تقویت کند [۳۵]. (۲) ابوطالب مکی صاحب کتاب قوت القلوب است که در سال ۳۸۳ (یا ۳۸۶) از دنیا رفته است. وی مردی داستان سرا و سخن باف بود. وی را دچار اختلالات روانی دانسته اند که سخنانی پریشان می گفت، از

جمله آنکه گفت: «هیچ کس بر خلائق زیانبار تر از خالق آنها نیست!» و نیز اهل موسیقی و طرب بوده و در جوانی آوازه‌خوانی داشته است و رجال شناسان معتبر اهل سنت [۳۶] او را ضعیف شمرده‌اند. (۳) ابوجعفر منصور دوانیقی که در جور و ستم و شهره‌ی آفاق بود و دشمنی او با آل علی علیه‌السلام زبانزد خاص و عام. مسعودی [صفحه ۵۷] گوید [۳۷]: هنگامی که عبدالله بن حسن [۳۸] را دستگیر کردند، منصور خطبه‌ای خواند و ضمن جسارت به علی و اولاد او، در طعن به امام مجتبی (که اولاد او زمان بنی عباس فراوان قیام کردند و موی دماغ منصور بودند) گفت: «او هر روز زنی می گرفت و زنی را طلاق می داد، و این کار او ادامه داشت تا در بستر جان سپرد!» [۳۹]. در برخی از کتب شیعه نیز مانند محاسن برقی و فروع کافی دو - سه روایت نقل شده که راوی آنها یحیی بن علاء و عبدالله بن سنان است، که اولی قاضی منصور دوانیقی و و دومی قاضی و خازن منصور و مهدی و هادی و رشید بوده است، و وضع روایت چنین اشخاصی معلوم است! در اینجا باید به چند نکته و سؤال بی پاسخ توجه کرد: - امام مجتبی علیه‌السلام معصوم است و این گونه زندگی و برخورد با زنان مسلمان از او ناممکن است. - در صورت صحت این اخبار، امام باید هر ۴۰ - ۳۰ روزی [صفحه ۵۸] یک زن گرفته و طلاق داده باشد. و باید توجه داشت که آنها متعه (همسر موقت) نبوده‌اند، زیرا لفظ «طلاق» دارد و متعه‌ای که مدتش تمام شده باشد یا مدت را به او ببخشند خود به خود جدا می شود و او را مطلقه نمی گویند. - اگر به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او زن می دادند، باید پرسید مگر برادرش امام حسین علیه‌السلام فرزند پیامبر نبود؟! - مردی که افتخار دامادی او را داشتند چرا او را تنها گذاشتند؟! - با این همه سرگرمی به ازدواج و طلاق، داستان حضور حضرتش در جنگها و پیاده به حج رفتن ها چه می شود؟! - اگر علی علیه‌السلام مردم را از زن دادن به او نهی می کرد چرا امام حسن علیه‌السلام عبرت نگرفت و به خواست پدر بزرگوارش تن نداد؟! - چرا از آن همه زن، جز چند تن انگشت شمار نامی از آنها و تبارشان معروف نیست؟! - مگر طلاق ناخوشایند ترین حلالها نزد خدا نیست؟! چرا امام حسن علیه‌السلام خلاف رضای خدا عمل می کرد؟! - آیا واقعا زنان از روحیه‌ی او باخبر بودند و باز تن به همسری او می دادند؟! - مهریه‌ی این زنان، آن هم مهریه های گزافی که در تواریخ آمده، از کجا تأمین می شد؟! [صفحه ۵۹] راستی که همه‌ی این چراها بی پاسخ مانده است. تنها پاسخی که گفته‌اند این است که سبب همه این ازدواج ها زیبایی و شکوه و آراستگی سر و وضع حضرت بوده است. در پاسخ گوییم: اگر این را بپذیریم این علت جذب زنان و خانواده‌های آنهاست، چرا آن حضرت یوسف وار از زنان چشم نمی پوشید و خود را دستخوش هوسرانی آنان می کرد؟! حال آنکه در روایتی دقیقا عکس اخبار مذکور آمده، زیرا که عمل آن حضرت با عمل یوسف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطابقت یافته است. ابن شهر آشوب گوید: در روایت آمده: آن حضرت مشغول نماز بود که زنی بسیار زیبا بر او وارد شد. امام نماز را کوتاه کرد و پس از نماز پرسید: آیا حاجتی داری؟ گفت: آری، من همسر ندارم و آمده‌ام خود را در اختیار شما بگذارم. امام فرمود: برخیز و از من دور شو، من و خودت را به آتش نسوزان. آن زن اصرار می کرد و امام می گریست و می فرمود: از من دور شو... این گذشت، شبی امام از خواب بیدار شد و شروع کرد به گریه کردن. امام حسین علیه‌السلام علت را پرسید، امام حسن علیه‌السلام نخست از او عهد گرفت تا زنده است آن را به کسی نگوید، سپس فرمود: یوسف را خواب دیدم و در میان تماشاگران به او نگاه می کردم و از حسن و جمالش می گریستم. او مرا را [صفحه ۶۰] میان مردم دید و گفت: چرا می گری، پدر و مادرم فدایت؟ گفتم: به یاد شما و همسر عزیز مصر (زلیخا) افتادم که هر چه گرفتاریها از دست او کشیدی و به زندان افتادی و پدرت یعقوب چه مصیبت جانگدازی را تحمل کرد! این را گفتم و گریستم و در تعجب بودم. یوسف گفت: چرا از رفتار خودت با آن زن اعرابی در ابواء تعجب نمی کنی (که با آن حسن و جمالش دست از او کشیدی و نفس خویش را کنترل نمودی)؟! [۴۰]. همسران آن حضرت طبق آنچه تاریخ به طور مسلم ضبط کرده سه همسر است به نامهای خوله‌ی فزاری، زنی به نام عایشه، و جعه دختر اشعث که حضرتش را مسموم نمود. البته برخی از مورخان ۹ تا ۱۳ نفر را اسم برده‌اند ولی بیشتر آن نامها چند نام برای یک نفر است مانند جعه که او را سکینه، شعناء و عایشه نیز خوانده‌اند. نکته‌ی دیگر آنکه تعداد فرزندان آن حضرت را بین ۸ تا ۲۳ نفر

ذکر کرده‌اند. با توجه به آن ازدواج‌های ادعایی چرا تعداد فرزندان به این اندازه است؟ آیا در آن روزگار هم مسأله‌ی تحدید نسل مطرح بوده؟ در صورتی که درست به عکس [صفحه ۶۱] است، زیرا علویان می‌کوشیدند فرزندان بیشتری داشته باشند تا بتوانند در برابر دشمنان از نیروی انسانی بیشتری برخوردار باشند.

عذرهای بدتر از گناه

برخی از دوستان غافل توجیهاتی برای ازدواج‌های مکرر و طلاق‌های متعدد ذکر کرده‌اند که آنها را باید عذر بدتر از گناه نامید. ما در اینجا چهار وجهی را که ذکر شده است می‌آوریم و در میان پراتر به آنها پاسخ می‌دهیم: [۴۱]. (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود که در میان حسن و حسین هر که را زنی افتد که داری فلان خصوصیت بود ائمه از صلب او باشند. امام حسن علیه‌السلام از این سبب زن بسیار می‌گرفت و چون این صفت را نمی‌یافت طلاق می‌داد. (باید گفت در اینجا گناه زنان بیچاره چه بوده است که باید زندگی خویش را برای تجربه آن حضرت از دست بدهند؟! چگونه بر امام جایز است که قرارداد عقد دائم ببندد ولی در نیت داشته باشد که اگر زن آن [صفحه ۶۲] خصوصیت را نداشته باشد طلاقش دهد؟) و بالاخره روزی امام حسین علیه‌السلام به او گفت: ای برادر خاطر مرنجان و آنچه تو طلب داری از تو در گذشت و من یافتم. حسن علیه‌السلام دانست که ائمه از صلب او نیستند! (در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بارها خبر داده بود که ائمه دوازده نفرند، نه نفر از صلب حسین علیه‌السلام). (۲) مردم افتخار می‌کردند که دخترشان همسر او شود! (اما امام چرا می‌پذیرفت؟ معلوم نیست!) (۳) ممکن است علت طلاق‌ها بیان جواز آن باشد زیرا در اوایل اسلام طلاق را بد می‌دانستند و بلکه حرام. (اولا ازدواج‌ها و طلاق‌های آن حضرت در اوایل اسلام نبود زیرا هنگامی که پیامبر از دنیا رفت ۲۳ سال از بعثت گذشته بود در حالی که امام حسن علیه‌السلام فقط ۷-۸ سال داشت. ثانیاً برای بیان جواز یک عمل، یک بار انجام آن کافی است تا مردم مباح بودن آن را بفهمند. ثالثاً حکم طلاق در نظر همه‌ی مسلمین روشن بود) (۴) ممکن است حضرت می‌خواست بر خلاف میل نفس عمل کند، زیرا معاشرت با زنان و کثرت همسران در کام ائمه [صفحه ۶۳] تلخ بود [۴۲]. (سؤال این است که چرا فقط امام حسن علیه‌السلام با هوای نفس مخالفت می‌کرد و دیگر ائمه چنین نبودند؟!)

نتیجه

نتیجه آنکه داستان ازدواج‌ها و طلاق‌های مکرر آن امام مظلوم افسانه‌ای بیش نیست که به دست دشمنان سرسخت و مغرض مطرح شده و جیره‌خواران اموی و عباسی بدان دامن زدند، و جاهلان و غافلان از روی ساده لوحی باور داشتند. نکته‌ی آخر اینکه: تا قبل از روی کار آمدن منصور عباسی، این مسأله مطرح نبود، حتی معاویه با آن دشمنی سرسختانه خود، هرگز برای تضعیف و تحقیر امام حسن علیه‌السلام از چنین حربه‌ای استفاده نکرد، و اگر چنین چیزی وجود داشت بی‌تردید معاویه و عمروعاص و دیگر جیره‌خواران آنان نخستین کسانی بودند که از این وسیله بهره می‌بردند. همه‌ی اینها صرف نظر از اعتقاد ما درباره‌ی امامان معصوم است که همیشه غرق اندیشه و جذب الهی بودند و سرگرمی به عبادت و دعا و مسجد و تدریس و مسافرت و جنگ و جهاد [صفحه ۶۴] آنان را از بسیاری از مباحات نیز باز می‌داشت. علاوه آنکه این گونه اعمال با هیچ اصول اخلاقی سازگار نیست حال آنکه امام مجتبی علیه‌السلام تندیس اخلاق الهی بود. اتهاماتی دیگر نیز بر آن حضرت وارد کرده‌اند که در آغاز این فصل برشمردیم و پاسخگویی به آنها از اندازه‌ی این مقال بیرون است. تنها نگاهی سطحی به تاریخ زندگی آن حضرت که سراسر شور و حماسه و کرامت نفس و عقل و تدبیر و توجه به خدا و انجام وظیفه‌ی امامت و رهبری امت اسلامی بود، در رد این اتهامات کافی است و نیز نظری به منشأ و مصدر این شایعات که از گلوی چه کسانی طنین‌انداز شده ساختگی بودن آنها را روشن می‌سازد. و باید خاطرنشان

ساخت که امام حسین علیه السلام کمترین مخالفتی با آن حضرت در امر صلح نداشت، و اگر به فرض محال داشت مجاز نبود که اظهار کند زیرا که امام حسن علیه السلام امام او بود. علاوه آنکه امام حسین تا ده سالی که معاویه پس از شهادت امام حسن زنده بود هیچ اقدام مسلحانه‌ای نکرد و هر گاه در این زمینه با حضرتش مذاکره می شد می فرمود: تا معاویه هست کاری نمی توان کرد. [صفحه ۶۵]

کارنامه‌ی ده ساله‌ی امامت

اشاره

دوران امامت امام مجتبی علیه السلام از ۲۱ رمضان ۴۰ هـ. ق تا زمان شهادت آن حضرت یعنی ۲۸ صفر ۵۰ هـ. ق به مدت ده سال بود که حدود ۶ تا ۸ ماه آن را همراه با خلافت و مسئولیت سیاسی مسلمانان سپری نمود، و بقیه را در مقام حساس امامت و رهبری فکری و معنوی مردم پشت سر نهاد. مهمترین رویداد این دوره مسأله صلح با معاویه است که مقدمات و پی آمدهایی را داشته است. چند ماه حکومت آن حضرت بر سر مقدمات جنگ با معاویه گذشت و در نهایت به صلح (آتش بس) انجامید. پس از قرارداد صلح تا به امروز امام مجتبی علیه السلام هم از سوی برخی دوستان خود مورد اعتراض واقع شده و هو از سوی دشمنان و هم منتقدان سیاسی، خوشبختانه شخص امام مجتبی و [صفحه ۶۶] سپس امامان پس از وی، این مسأله را کاملاً روشن ساخته. جای تردیدی در صحت و مصلحت آن به جی نهاده‌اند. ولی حقیقت این است که اگر کسی یک نگاه حتی سطحی به تاریخ ده ساله‌ی امامت آن حضرت به ویژه چند ماه آغازین آن بیندازد بدون هرگونه توضیحی مسأله‌ی صلح برای او حل خواهد شد. ما در این بخش، این رویداد تاریخی را از دیدگاه اعتقادی، فقهی و سیاسی - تجربی بررسی می کنیم و در هر مورد به اشاره‌ای کوتاه بسنده می نمایم.

امام از نظر شیعه

شیعه اعتقاد دارد که امام جانشین حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و بار مسئولیت آن حضرت را به دوش دارد، از این رو مانند او معصوم است یعنی از خطا و اشتباه عمدی و سهوی به دور است و آنچه می گوید و عمل می کند به امر الهی است و مطابق با دستورالعملی است که در اختیار دارد [۴۳]. امام دارای همه‌ی کمالات انسانی در حد اعلای آن است، یعنی عاقل ترین، داناترین، عادل ترین، آگاه ترین، شجاعترین و ... مردم است و [صفحه ۶۷] امامان همه در این صفات یکسانند. [۴۴] از امام معصوم باید مانند پیامبر بی چون و چرا اطاعت کرد [۴۵] و در هیچ کاری بر او پیشی نجست، همان گونه که از خدا و پیامبر نباید جلوتر افتاد. [۴۶].

صلح از دیدگاه اعتقادی

شیعه بنابر همین عقیده و اعتماد، می داند که کار امام بی حکمت نیست گرچه به فلسفه‌ی آن پی نبرد و از این رو تسلیم امام خویش است. و اگر احیاناً از اصحاب امامان اعتراضاتی شده دلیل بر کوتاهی معرفت و بینش سطحی آنان درباره‌ی امام بوده است که گاه امام را در سطح یک فرمانده لشکر می شناخته‌اند. با توجه به مطالب بالا، صلح امام حسن علیه السلام از دیدگاه [صفحه ۶۸] اعتقادی شیعه کاملاً حل شده و پذیرفتنی است. ولی در عین حال شیعه معتقد است که این صلح از نظر فقهی و تجربی - سیاسی آن روز نیز موضع گیری به حقی بوده و اگر هر فرد آگاه و باتجربه و دوراندیش دیگری هم بود همین شیوه را پیش می گرفت و این صلح را چیزی به دور از پیروزی در جنگ نمی دانست.

صلح از دیدگاه فقهی

کسانی که از محتوای مجموع احکام و مقررات اسلامی آگاهی ندارند و اسلام را تنها از یک زاویه مطالعه می کنند در مجموع به راه افراط و تفریط می روند و راه اعتدال اسلام را در نمی یابند. برخی چنین می پندارند که اسلام در هر شرایطی صددرصد طرفدار صلح و صفا و بی طرفی و سکون و آرامش است و با هرگونه اقدام انقلابی و مسلحانه و حماسی میانه‌ای ندارد، از این رو شهادت امام حسین علیه السلام را زیر سؤال می بردند. و برخی به عکس، می پندارند که اسلام دینی انقلابی و حماسی و محض است و در هر شرایطی طرفدار خون و شهادت است، از این رو به صلح امام حسن علیه السلام اعتراض دارند و در آن چون و چرا می کنند. در صورتی که اسلام مطلقاً نه دین جنگ است نه دین صلح [صفحه ۶۹] بلکه هم دین جنگ است و هو دین صلح، تا مصلحت چه باشد. بنابراین شخص ژرفنگر هیچ تناقضی میان روش امام حسن و امام حسین علیه السلام نمی بیند و دو روحیه مختلف در این دو امام بزرگوار مشاهده نمی کند و معتقد می شود که اگر امام حسین در شرایط امام حسن قرار داشت صلح می کرد چنانکه کرد، و ده سال بعد نیز تا پایان عمر معاویه بر آن وفادار ماند. و اگر امام حسن در شرایط امام حسین قرار داشت تن به شهادت می داد و تا آخرین قطره خون خویش می جنگید چنانکه فرازهایی پس از صلح پیش آمد که امام آمادگی شهادت را نشان داد. ... اساساً در فقه اسلام در مسائل مربوط به جهاد، مسأله‌ای به نام «هیدنه» یا «مهاده» وجود دارد یعنی آتش بس و پیمان عدم تعرض برای مدتی معین (و این همان صلح است، نه به معنای آشتی و دست برداشتن از مواضع اعتقادی و اساسی و مصالح کلی، که این را یک فرد عادی در امور شخصی خود نیز نمی پذیرد چه رسد به امام آن هم در امور دینی و اجتماعی). این قرارداد میان دو گروه درگیر بنا به صلاحدید حاکم معصوم یا جانشین حقیقی وی منعقد می گردد. با بیان این حکم روشن می شود که اسلام به صلح یا جنگ و شهادت به دیده‌ی وسیله می نگرد نه هدف؛ آنچه از نظر اسلام [صفحه ۷۰] هدف است مصلحت اسلام و مسلمین است و جنگ و صلح وسیله‌ای است برای دستیابی به آن، حتی قرآن کریم گاهی آشکارا فرمان پذیرش صلح می دهد [۴۷].

صلح در تاریخ اسلام

بدین خاطر در تاریخ اسلام پیش از صلح امام حسن علیه السلام به مواردی از صلح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام برمی‌خوریم. روش پیامبر اسلام و به تبع آن حضرت، مسلمانان، در طول سیزده سال بعثت در مکه، روش مسالمت‌آمیز بوده است و طبق دستور قرآن کریم اجازه‌ی جهاد مسلحانه نداشتند [۴۸] و تنها به دعوت اکتفا می کردند و بر آزار و شکنجه‌ی مشرکان صبر می نمودند، تا آنکه در مدینه پس از تشکیل حکومت و رسیدن به قدرت اجازه می یابند [۴۹]. باز می بینیم پیامبر اسلام در مدینه با برخی از قبایل یهود قرارداد صلح می بندد [۵۰] و حتی در حدیبیه علی‌رغم تمایل [صفحه ۷۱] اصحابش با مشرکان مکه پیمان صلح برقرار می کند تا آنجا که اعتراض بعضی از آنها را در پی می آورد. علی علیه السلام نیز در دوران محرومیت و خانه‌نشینی ۲۵ ساله‌ی خویش در حکومت خلفا (۳۵ - ۱۱) دست به شمشیر نمی برد و با تحمل رنج و مشکلات فراوان، به سان کسی که خار در چشم و استخوان در گلو دارد با شرایط زمانه به سر می برد [۵۱] و حتی در قضیه‌ی یورش بر خانه‌ی عثمان و کشتن وی شرکت نمی کند بلکه به آرام کردن مخالفان می پردازد و می خواهد کار را از راه مسالمت‌آمیز حل کند، تا آنجا که مورد اعتراض برخی از آنان قرار می گیرد. نیز در فرمان حکومتی به مالک‌اشتر دستور می دهد: «تا آنجا که ممکن است به صلح بگذران». ... از این شواهد تاریخی و نظایر فراوان آن پی می بریم که آنجا که مصلحت اسلام و مسلمین اقتضا می کند باید دندان بر جگر گذاشت و صبر کرد که چنین صبری شاید دشوارتر از جنگ باشد. و معلوم می شود که جنگ و شهادت در همه‌ی شرایط، مطلوب اسلام نیست. [صفحه ۷۲]

صلح از دیدگاه سیاسی - تجربی

اشاره

گفتیم علاوه بر آنکه شیعه در هر شرایطی تسلیم حکم امام معصوم است گرچه فلسفه‌ی آن را نداند، ولی صرف نظر از علم امامت، صلح امام حسن علیه‌السلام از دیدگاه سیاسی - تجربی نیز کاملاً عاقلانه و آگاهانه و از روی دوراندیشی صحیح بوده است و هر سیاستمدار منصف آگاه از آن شرایط، آن را تأیید می‌کند. با مطالعه‌ی تاریخ چند ماهه‌ی آغاز حکومت امام مجتبی علیه‌السلام روشن می‌شود که صلح بر امام تحمیل شد نه آنکه خود به استقبال آن شتافت. یعنی شرایط داخلی و خارجی کشور پهناور اسلامی آن را ایجاب می‌کرد.

بررسی عوامل خارجی صلح

امپراطوری روم شرقی ضربه‌های جانکاهی از اسلام خورده بود و همیشه در کمین فرصت مناسبی بود تا ضربه‌ی مؤثری بر پیکر اسلام مقتدر آن روز وارد کند. هنگامی که خبر صف‌بندی سپاه شام به رومیان رسید، به فکر افتادند که فرصت مناسبی به دست آمده که می‌توانند بر سرزمین اسلام یورش برند؛ و در تدارک حمله بودند که ماجرای صلح رشته آنان را پنبه کرد [۵۲ ...]. [صفحه ۷۳]

بررسی عوامل داخلی صلح

اشاره

برای بررسی این عوامل لازم است چهره‌ای از دشمنان و یاران امام، یعنی معاویه و مردم شام و کوفه ترسیم کنیم:

معاویه

معاویه فرزند ابوسفیان رئیس مشرکان مکه و دشمن دیرینه اسلام بود. وی در سال هشتم هجری یعنی دو سال قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در فتح مکه به ناچار اظهار اسلام نمود و در شمار طلقاء (آزاد شدگان) درآمد. او در احادیث بسیاری از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مورد لعن و نفرین قرار گرفته است [۵۳] و او و سایر بنی‌امیه در عالم رؤیا به صورت بوزینگانی که بر منبر پیامبر می‌جهند به پیامبر نمایانده شدند [۵۴] و این خاندان در قرآن کریم شجره‌ی ملعونه (درخت نفرین شده) نامیده شده است. [۵۵]. معاویه در اواخر حکومت ابوبکر به همراه برادرش یزید بن ابی‌سفیان برای فتح شام به آنجا فرستاده شد. و در سال ۱۸ یا ۱۹ که برادرش در طاعون عَمَّواس از دنیا رفت، از سوی عمر [صفحه ۷۴] به امارت شام منصوب گردید، و آن سال تا پایان خلافت عثمان والی شام بود و مدت بیست و اندی سال به همراه سایر بنی‌امیه در حکومت اسلامی ریشه دواند. در طول چهل سال امارت و حکومت جنایاتی از وی سر زد که روی تاریخ را سیاه کرده است. او بود که شکایت ابوذر رحمه الله را از شام به عثمان نوشت و سبب تبعید آن مظلوم تنها به ربه و در نهایت، مرگ غریبانه‌ی وی شد. پس از به خلافت رسیدن علی علیه‌السلام از بیعت با آن حضرت سر بر تافت و بر آن حضرت یاغی شد. جنگ صفین را به راه انداخت و موجب کشته شدن بسیاری از اصحاب و اختیار از جمله عمار یاسر گردید، علاوه آنکه با حيله و تزویر، مردان بزرگی چون محمد بن ابی‌بکر و مالک اشتر را به شهادت رساند. در هنگامی که علی علیه‌السلام سرگرم قتال خوارج و امور دیگر بود چپاول گرانی امثال بسر بن ارطاة و سفیان بن عوف

غامدی را می فرستاد و بر شهرهای مکه، مدینه، یمن، کوفه و بصره حمله می کردند و دست به کشتار و غارت می زدند. وی یاران علی علیه السلام را با مبالغ زیادی رشوه می خرید و به سوی خود جلب می کرد. پس از صلح با امام حسن مجتبی علیه السلام، همه ی مواد قرارداد را زیر پا نهاد، بر روی منبر و در خطبه های جمعه و جماعات و [صفحه ۷۵] اعیاد آشکار علی علیه السلام را دشنام می داد از شیعیان آن حضرت پی جویی می کرد و هر کس را گمان تشیع در او می برد دستگیر می کرد و به قتل می رساند، از جمله حجر بن عدی و یاران باوفایش را به شهادت رساند. امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد، یزید را به خلافت گمارد، اشرار بنی امیه را ولایت بخشید، و در از بین بردن نام مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سنت آن حضرت لحظه ای از پای ننشست. [۵۶] آشکارا شراب می خورد، ربا می گرفت، احکام اسلام را زیر و رو می کرد حتی نماز جمعه را در روز چهارشنبه خواند و کسی بر او اعتراض نکرد. چندان مردم را به تبلیغات سوء خود فریفته بود که برخی از آنان گمان می کردند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خویشاوندی جز معاویه و دستیارانش ندارد [۵۷]. خود را کاتب وحی محمدی جا زده بود و به دلیل آنکه خواهرش ام حبیبه همسر رسول خدا بود خود را خال المؤمنین (دایی مؤمنان) می نامید، ولی به فرمان او محمد بن ابی بکر را که او هم برادر عایشه و دایی مؤمنان بود کشتند و جنازه ی او را در پوست الاغی کرده آتش زدند! با آنکه خود عملاً دمی از عثمان حمایت نکرد و با آنکه [صفحه ۷۶] می دانست انقلابیون مدینه قصد کشتن عثمان را دارند به یاری او نشتافت، همین که عثمان کشته شد علم مخالفت برداشت، پیراهن عثمان را بر نیزه کرد و به خونخواهی او برخاست و با این تزویر مردم شام را بر ضد علی علیه السلام شورانید! البته در تاریخ از سیاستمداری، بردباری، انجام امور عبادی، رسیدگی به امور مردم، همت و پشتکار و برخی از صفات مثبت وی سخنها رفته است، ولی باید یادآور شد که وی همه ی اینها را در خدمت شیطنت و حقه بازی و حق ستیزی و خود محوری قرار داده بود و به آنها تا آنجا پایبند بود که به سود وی تمام شود و گر نه جنایات، بی رحمی ها دروغها و تحریفها، و اعمال شرک آلود و نفاق انگیز او و خاندانش به حدی است که کتابهای تاریخ و حدیث را سیاه کرده است. به قول حکیم سنایی: داستان پسر هند مگر نشنیدی که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید پدر او دُر دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید او به ناحق، حق داماد پیمبر بستاند پسر او سر فرزند پیمبر ببرید [صفحه ۷۷] بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد لعن الله یزید و علی آل یزید

شامیان

شام در سال ۱۴ ه فتح شد و چنانچه گفتیم یزید بن ابی سفیان حاکم آنجا شد و پس از او معاویه. مردم آن نه پیامبر دیده بودند و نه اصحاب باکرامت آن حضرت را. آنچه از اسلام می دانستند همان بود که از بنی امیه و هم قطاران آنان آموخته بودند و اصحابی را که می شناختند منافقان کفر پیشه ای امثال معاویه و مروان بن حکم و عمروعاص و اشراری از این دست بودند. ... مسعودی مورخ امین، شمه ای از ویژگیهای مردم شام را چنین برمی شمرد: هنگام بازگشت از صفین، مردی از کوفه با مردی از شام بر سر ناقه ای (شتر ماده ای) نزاع کردند، مرد شامی پنجاه تن شاهد آورد که این ناقه از آن این مرد است. معاویه به سود او حکم کرد و شتر را به او سپرد. مرد کوفی گفت: این جمل (شتر نر) است نه ناقه! معاویه گفت: حکمی است که شده و بازگشت ندارد. سپس در نهان مرد کوفی را خواست و پول شتر را به همراه جوایزی به او داد و گفت: برای علی پیغام ببر [صفحه ۷۸] که من با تعداد صد هزار نفر به جنگ او آمده ام که فرقی میان شتر نر و ماده نمی نهند! مردم شام چندان فریفته ی او بودند که در جنگ صفین با جان و دل از او دفاع می کردند. با آنکه می دانستند پیامبر فرموده: «عمار را گروه ستمگر می کشند» او را کشتند و فریب تزویر عمروعاص را خوردند که ما عمار را نکشتیم بلکه علی کشت که او را به جنگ ما آورد! علی علیه السلام را دشنام می دادند و کودکان خود را بر این کار تربیت می کردند بی آنکه لحظه ای به خود آیند و از خود بیرسند که علی کیست و چرا باید ناسزا گفته شود. ...؟ مسعودی سخن را در این زمینه ادامه می دهد تا آنکه در انتقاد از مردم عوام گوید: اخلاق مردم عامی آن است که بی دلیل کسی را بزرگ

می شمرند و شخص بی سوادى را دانشمند قلمداد می کنند، از هر نالایقى که به قدرت رسد پیروى می کنند، حق را از باطل تمیز نمى دهند، از همین رو دیده مى شود در مجالس علم جز خواص شرکت نمى کنند و از عوام خبری نیست. اما اگر فالگیر و مارگیر و میمون باز و رقاص و حاجی فیروز افسانه باف و دروغ پردازی را ببینند گرد او جمع مى شوند یا هرگاه در جایی نزاعی در گرفته باشد و کسی [صفحه ۷۹] را کتک می زنند و یا به دار می آویزند در آنجا گرد می آیند [۵۸ ...] معروف و منکر سرشان نمى شود نیک و بد را تشخیص نمى دهند و مؤمن را از کافر باز نمى شناسند، اینجاست که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مردم دو دسته اند: عالم و شاگرد، و بقیه سفلگانی بی مایه اند که خداوند نظری به آنان ندارد.» و علی علیه السلام فرمود: «خار و خاشاک اند که با هر بادی به سویی می روند، از نور علم بهره نمى گیرند و به تکیه گاه محکمی پشت نمى دهند». بین پیامبر اسلام بیست و دو (یا بیست و سه) سال دعوت کرد، وحی نازل شد، اصحاب آن را لفظ به لفظ می نوشتند، و در آن سالها معاویه آنجا بود که خدا می داند (در مکه میان مشرکان به سر می برد) سپس در دو سال آخر عمر شریف پیامبر به ظاهر اسلام آورد و نامه ای چند برای آن حضرت نوشت، آن وقت او را کاتب وحی میداند، جایگاهی ویژه برای او قائلند و این مقام شریف را از دیگران نفی می کنند و نامی از دیگران نمى برند. [...]! ۵۹]. این بود شمه ای از اخلاق و سرگذشت مردم شام. اینک [صفحه ۸۰] شرح حال کوفیان را بنگر و «خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

کوفیان

مردم کوفه و شهرهای اطراف آن که یاران امام را تشکیل می دادند از چند گروه تشکیل می شدند: اول - یاران صدیق و باوفا و شیعیان خالص و با معرفت امام دوم - دنیاپرستان که در جستجوی مال و ثروت و مقام بودند. سوم - افراد شک دار دو دل در تشخیص حق یا در ادامه ی جنگ. چهارم - متعصبان که فقط از رئیس قبیله ی خود پیروی می کردند. پنجم - خوارج که قصد یاری امام را نداشتند و در ظاهر خواستار جنگ با معاویه بودند. لازم به یادآوری است که جز گروه اول، سایر پیروان علی علیه السلام که به نام شیعه ی آن روز نامیده می شدند شیعه به معنای مصطلح آن (یعنی کسانی که علی علیه السلام را جانشین به حق و بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدانند و او را در طول بیست و پنج سال محروم از حق خود بشناسند) نبودند، بلکه آن حضرت را خلیفه ی چهارم می شناختند که با لیاقت های شخصی که دارد و بیعت عمومی که با او شده به خلافت رسیده است، نه امام معصوم و واجب الاطاعه چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. از این رو صددرصد و [صفحه ۸۱] بی چون و چرا طرفدار آن حضرت نبودند، لذا می بینیم علی علیه السلام نتوانست دست به اصطلاحات کلی بزند و بسیاری از بدعتها را که در آن زمان رواج داشت براندازد، زیرا فریاد واسئۀ همراه مردم برمی خاست و سپاهیان حضرتش پراکنده می شدند. [۶۰] این نکته در یاران امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز به چشم می خورد. گروه اول - گرچه امام مجتبی علیه السلام از تعدادی یاران پاکبخته و دلاوری برخوردار بود ولی شمار آنها به اندازه ای نبود که بتوان با انبوه سپاه جرار شام برابری کنند. از این رو جنگیدن آنان نه تنها دردی را دوا نمى کرد بلکه شهادتشان زیان غیر قابل جبرانی به شمار می رفت و صحنه ی تاخت و تاز را خالی و باز برای معاویه باقی می نهاد. گروه دوم - بندگان درهم و دینار و پست و مقام بودند که شعارشان گوش آسمان را پاره می کرد اما بزدل بودند و بوقلمون صفت، مرد نمایانی در گاه نبرد از نوعروس حجله لطیف تر و شکننده تر، کسانی که علی علیه السلام حاضر بود ده تن [صفحه ۸۲] آنان را با یک تن از سپاه معاویه معاوضه کند، زیرا یاران معاویه در باطل خود استوار بودند و یاران او در حق خود سست! آنها همان سپاهیان علی بودند که خون به دل علی علیه السلام کردند و آن حضرت از دست سستی آنان آرزوی مرگ می کرد. گاه تحقیرشان می نمود و گاه بر آنان نفرین می کرد. وعده می دادند ولی در بزنگاه، جبهه را خالی می کردند و عقب می نشستند. آنان که گاه به بهانه سرما و گاه به بهانه گرما از جهاد با دشمن طفره می رفتند. درد دل های علی علیه السلام در (نهج البلاغه) از دست همین کوفیان

گوش جان را می خراشد و دود دل حضرتش از آنان به آسمان بلند بود. اینک همین گروه اطراف امام مجتبی گرد آمده و با رودربایستی با او بیعت نموده‌اند. ولی امام می داند که آنان را عهد و وفایی نیست و به هنگام لزوم صحنه را خالی می کنند. گروه سوم - افراد دودلی که حق و باطل را نشناخته بودند، از طرفی فریب شعارهای پوچ و دروغین معاویه و یاران او را می خوردند که علی علیه‌السلام شریک قتل عثمان است و ما خونخواه خلیفه‌ایم، و از طرفی نمی توانستند حقانیت علی و فرزند او را انکار کنند و نیز در سالها جنگ خسته و فرسوده بودند و ادامه‌ی جنگ را خوش نمی داشتند. [صفحه ۸۳] گروه چهارم - اینان چشم به دهان رئیس قبیله‌ی خود دوخته بودند، اگر او پایداری می کرد آنان نیز می ماندند و گرنه، نه. معاویه از روحیه‌ی آنان باخبر بود، از این رو با پولهای هنگفتی سران آنها را می خرید، و با اعلام انصراف رئیس قبیله تمامی آنها منصرف می شدند، حتی سران آنها برای معاویه نامه نوشتند که گوش به فرمان او هستند و حاضرند حسن بن علی را کت بسته تحویل وی دهند یا او را ترور کنند [۶۱]. گروه پنجم - این گروه همان خوارج هستند که در باطن نه امام حسن علیه‌السلام را قبول داشتند و نه به معاویه معتقد بودند. هر دو را مزاحم اهداف خود می دانستند. اینان می خواستند با امام به طور مشروط بیعت کنند، یعنی مشروط به جنگ با معاویه، و نظر امام این بود که اگر او امام است و او باید تصمیم بگیرد شرط معنی ندارد و آنها نمی توانند برای او تکلیف معین کنند (چنانکه می خواستند برای پدرش علی تکلیف معین نمایند. ...) این گروه گرچه در ظاهر با امام بودند ولی در صدد بودند که جنگ درگیرد و در این میان انتقام کشتگان نهروان را از امام و شیعیان بگیرند... [صفحه ۸۴]

جریان بیعت ناصح

اشاره

این بود مختصری از شرح حال مردم شام و کوفه. اینک به متن تاریخ نگاهی می افکنیم تا فلسفه‌ی موضعگیری امام مجتبی علیه‌السلام به خوبی روشن شود.

خطبه‌ی امام و بیعت

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام پس از فرو خواباندن فتنه‌ی خوارج در نهروان، به کوفه بازگشت و در تدارک سپاه برای سرکوبی معاویه بود که در ۱۹ ماه مبارک رمضان سال ۴۰ ه ق به شمشیر جهل و کین ابن ملجم مرادی خارجی - آن شقی ازل و ابد - فرق مبارکش شکافت در بستر شهادت افتاد و دو روز بعد روح بزرگش به ملکوت اعلی پیوست و از دردهای این جهان رست. پس از دفن شبانه و مخفیانه‌ی آن حضرت، و قصاص قاتل [۶۲] صبح آن روز امام مجتبی علیه‌السلام به منبر رفت، پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی و الله و آله و سلم فرمود: «امشب مردی از دنیا رفت که نه گذشتگان در عمل بر او پیشی گرفتند و نه آیندگان به پای عمل او می رسند. همراه [صفحه ۸۵] پیامبر می جنگید، در راه او جانبازی می نمود و حضرتش او را پرچم به دست به میدان نبرد می فرستاد، جبرئیل و میکائیل از راست و چپ او را محافظت می کردند تا بالاخره پیروزمندانه بازمی گشت ... وی درهم و دیناری از خود به جای نهاد و تنها هفتصد درهم از بخششها اضافه آمده بود که می خواست خادمی خریداری کند» ... در اینجا گریه گلوی امام را فشرده و مردم نیز سخت به گریه آمدند. سپس امام به معرفی خود پرداخت و فرمود: «من فرزند پیامبر نویدبخش و بیم کننده‌ام، من فرزند پیامبر دعوت کننده‌ی به سوی خدایم، من فرزند آن چراغ درخشان هدایتیم، من از خاندانی هستم که آیه‌ی تطهیر درباره‌ی آنان نازل شده و دوستی با آنان در قرآن واجب گردیده» ... آن گاه نشست و عبدالله بن عباس ایستاد و گفت: ای مردم، این فرزند دختر پیامبر و وصی امام شماس، با او بیعت کنید. مردم فریاد برآوردند: او محبوبترین نزد ماست و حق او بر ما

واجب است. سپس همگی به بیعت شتافتند ... امام از منبر فرود آمد و به رتق و فتق امور پرداخت، کارگزاران را معین کرد و امیران را به شهرها فرستاد و عبدالله بن عباس را به امارت بصره گماشت. [... صفحه ۸۶]

اقدامات معاویه

از طرفی چون خبر شهادت علی علیه السلام و بیعت مردم با امام مجتبی علیه السلام به معاویه رسید دو نفر به کوفه و بصره فرستاد تا اخبار را گزارش کنند و مردم را نسبت به آن حضرت دلسرد نموده، کار را بر امام تباه سازند امام باخبر شد، دستور داد جاسوس کوفه را که نزد مرد قصابی پنهان شده بود بیرون آورده، گردن زدند و نیز به امیر بصره نامه نوشت و جاسوس بصره را نیز گردن زدند. سپس به معاویه نوشت ...: «اما بعد، حالا مردانی می فرستی تا دست به خرابکاری و ترور بزنند، و جاسوسانی می گماری تا اخبار را برایت گزارش کنند؟ گویی سر جنگ داری؟ البته به همین زودی جنگ درخواهد گرفت، پس چشم به راه باش...» معاویه نیز در پاسخ حضرت نامه‌ای نامناسب نوشت. و از آن پس همواره نامه‌ها و بحثها و احتجاجاتی میان آن دو صورت می گرفت، امام حقانیت خود را گوشزد می نمود و از کار خلفای پیشین انتقاد می کرد تا آنکه حجت را کاملاً بر معاویه تمام کرد. اما معاویه دست‌بردار نبود، بلکه ۱۸ روز پس از شهادت علی علیه السلام سپاهی تهیه دید و برای اشغال عراق [صفحه ۸۷] به سوی آن سامان حرکت کرد تا به پل مَبِیج [۶۳] رسید. از سوی دیگر جاسوسانی چند به کوفه فرستاد تا برخی از منافقان و خوارج را دیدار کنند، آنانی که در میان یاران امام بودند و تا آن هنگام از ترس شمشیر امیر مؤمنان علی علیه السلام اطاعت می کردند امثال عَمْرُو بْنِ حَرْیْث و أَشْعَثُ بْنُ قَیْس و شَبَّثُ بْنُ رَبِیع و ... و هر یک را وعده داد اگر امام حسن را به قتل رساند دویست هزار درهم و یکی از دختران خود و فرماندهی یکی از لشکرهای شام را به او بدهد ... و این وعده‌ها چندان در آنان تأثیر کرد که از یاری امام دست شستند و مایل به معاویه شدند تا آنجا که امام احساس خطر می کرد و در زیر جامه‌ی خویش سلاح می پوشید، تا آنکه روزی یکی از منافقان در اثنای نماز تیری به جانب امام افکند و چون زره به تن داشت در او کارگر نیفتاد. این اعمال منافقانه و روابط جاسوسی با معاویه ادامه داشت، ریز و درشت اخبار کوفه را به وی گزارش می کردند و در پنهانی به معاویه نامه‌ها نوشتند و اظهار موافقت نمودند. [صفحه ۸۸]

آمادگی امام برای جهاد و خیانت یاران

چون خبر حرکت معاویه به امام رسید، حضرت به منبر آمد و سخنرانی کرد و مردم را به جهاد با معاویه فراخواند، اما کسی پاسخ مثبت نداد. عدی بن حاتم آن شیعه‌ی پاک‌باخته و غیور برخاست و فریاد زد: «سبحان الله، چه بد مردمی هستی شما! امام و فرزند پیامبر، شام را به جهاد فرامی‌خواند و اجابت نمی کنید؟! کجایند شجاعان شما؟ مگر از خشم پروردگار نمی ترسید؟ آیا از ننگ و عار پروا ندارید؟» در اینجا جماعتی برخاستند و با او همراهی شدند. امام فرمود: «اکنون اگر به راستی آهنگ جهاد دارید به سوی نُخَیْلَه، لشکرگاه من، بروید با اینکه می دانم به گفته‌ی من وفا نخواهید کرد، زیرا دیدم که با پدرم چه کردید». ولی هنگامی که امام به لشکرگاه رفت دید بیشتر آنان که اظهار همیاری کردند به قول خود وفا ننموده و نیامده‌اند. امام باز در آنجا سخنرانی کرد و فرمود: «مرا فریب دادید چنانکه امام پیش از مرا فریب دادید. نمی دانم پس از من همراه کدام امام جهاد خواهید کرد؟ آیا همراه کسی که هرگز به خدا و رسول ایمان نیاورده و از ترس شمشیر اظهار اسلام کرده است؟ (یعنی معاویه)» سپس از منبر فرود آمد و با همه عهد شکنی‌ها و سستی‌های [صفحه ۸۹] اصحاب، باز آمادگی درگیری مسلحانه شد. لشکری متشکل از چهار هزار کس به فرماندهی مردی از قبیله‌ی کنده به نام حکم بر سر راه معاویه فرستاد و فرمود: «در منزلگاه انبار بمان تا فرمان من برسد». اما معاویه او را با رشوه خرید و به سوی خود جلب نمود. امام دیگر بار مردی از قبیله‌ی مراد را طلبید و با چهار هزار کس روانه‌ی انبار کرد و در

برابر مردم از او پیمانها گرفت که پایدار بماند و فریب دشمن را نخورد. وی رفت اما این بار نیز وعده‌های معاویه کار خود را کرد و او را نیز فریفت. ... کار به همین شیوه می گذشت تا آنکه امام تصمیم گرفت خود به مصاف معاویه برود. این بود که مغیره بن نوفل را در کوفه به جای خود نهاد و نُخَيْلَه را لشکرگاه خود قرار داد و به مغیره امر کرد تا مردم را بسیج کند. مغیره مردم را بسیج کرد و مردم هم فوج فوج روان شدند. امام از نُخَيْلَه کوچ کرد تا به دیر عبدالرحمن رسید. سه روز در آنجا ماند تا سپاه جمع شد. در این هنگام سان دید و چهل سواره و پیاده آمادهی نبرد شد. امام پسر عموی (پدر) خود عبیدالله بن عباس [۶۴]. را با قیس بن [صفحه ۹۰] سعد و دوازده هزار کس از آنجا به جنگ معاویه گسیل داشت و فرمود: «عبیدالله امیر لشکر باشد، اگر پیشامدی رخ داد قیس بن سعد، و باز اگر پیشامدی رخ داد سعید بن قیس (فرزند او) امیر لشکر باشد». سپاه حرکت کرد و در محلی به نام مسکن اردو زد و امام پس از روانه کردن لشکر دوازده هزار نفری عبیدالله، خود به سوی ساباط مداین تاخت. اما امام در دل به آنها اعتماد نداشت و عزم راسخی در آنها نمی دید، آنها لشکری بودند که از سویی سالها جنگیده و فرسوده و بی رمق بودند و از سوی دیگر ایمان به کار خود نداشتند و هنوز می پنداشتند که می توان با معاویه کوتاه آمد و به زندگی آرام ادامه داد و سرگرم کسب و کار روزانه شد. معاویه از ورود این لشکر باخبر شد و با همفکری عمروعاص بر آن شد که عبیدالله را با رشوه بفریبد. عبیدالله بن عباس قبلا از سوی علی علیه السلام فرماندار مکه [۶۵] بود و [صفحه ۹۱] هنگامی که معاویه بسر بن ارطاة را برای غارت و چپاول به آنجا فرستاد عبیدالله از ترس وی گریخت و دو کودک وی به چنگ بسر افتادند و او سر آنها را برید و در چاه افکند [۶۶]؛ این مرد با آنکه چنین زخمی از معاویه و اطرافیانش خورده بود باز هم عبرت نگرفت، غیرت مردانه اش نجوشید و به محض پیشنهاد مبلغ هنگفتی از معاویه دین به دنیا، و شرف و عزت به خواری و ذلت فروخت و فرزند پیامبر و سپاه اسلام را رها کرد و شبانه به اردوی معاویه پیوست. خبر فرار عبیدالله سپاه امام را در هم شکست و قیس بن سعد که جانشین او بود با آنکه مردانگی بزرگی کرد و ضرب شستی به معاویه نشان داد و سپاه معاویه را عقب راند ولی آثار تفرقه و دهشت در سپاه امام به چشم می خورد. معاویه از سویی دیگر با همه این ترفندها هنوز از هیبت امام در هراس بود و جنگ را مصلحت نمی دید و تجربه‌ی صفین از خاطرش محو نشده بود. از این رو همواره نامه می نوشت و طلب صلح می کرد حتی نامه‌ی سفید امضاء فرستاد که امام هر شرطی دارد مرقوم بدارد. و در ضمن، نامه‌های برخی از اصحاب امام را که پنهانی با او مکاتبه کرده بودند و قول مساعد [صفحه ۹۲] و همکاری داده بودند برای امام فرستاد و نوشت که این مردم با پدرت وفا نکردند با تو نیز نخواهند کرد. در این اثنا خبر فرار عبیدالله به امام رسید. امام با اینکه از اول می دانست با سپاهی چنین، کار به سامان نمی رسد و پیروزی به دست نمی آید، باز هم دست از کار نکشید و برای اتمام حجت دوباره از مردم یاری خواست و به آنان فرمود: «فردا در فلان جا گرد آید، از خدا بترسید و بیعت نکنید». آن گاه ده روز در آنجا ماند اما تعداد قابل توجهی که سپاهی را تشکیل دهند نیامد. این بود که با مردم سخن گفت و فرمود ...: «من می خواستم دین حق را به پا دارم، مرا یاری نکردید، من عبادت خدا را تنها می توانم کرد اما به خدا سوگند، اگر امر را به معاویه واگذارم شما در دولت بنی امیه هرگز روی شادی و آسایش نخواهید دید، بلکه به انواع عذابها و شکنجه‌ها دچار خواهید شد ... به خدا سوگند اگر یآوری می داشتم کار را به معاویه نمی گذاشتم، زیرا به خدا و رسول سوگند که خلافت بر بنی امیه حرام است» ... و باز در سخنرانی دیگری فرمود. ...: «ما حزب پیروز خدا، عترت پاک پیامبر، خاندان مطهر او و یکی از دو چیز گران بهایم که پیامبر ما را در کنار قرآن در میان امت نهاد ... به خدا سوگند نه شک (در حقانیت خودمان) و نه پشیمانی (بر [صفحه ۹۳] زخمهایی که از دشمن خورده‌ایم) ما را از جنگ با شامیان بازمی دارد؛ ولی در گذشته با دلخوشی و سلامت نفس و صبر و استقامت با شامیان نبرد می کردیم، ولی امروز آن صبر و سلامت از دست رفته، سلامت به عداوت، و صبر به بیتابی بدل شده است؛ شما در جنگ صفین در حالی می جنگیدید که دینتان جلو دنیایتان بود، ولی امروز دنیایتان جلو دینتان قرار گرفته است! بدانید که ما آن گونه که بودیم هستیم و شما آن گونه که بودید نیستید. امروز گروهی از شما بر کشتگان خود در صفین می گریند، و گروهی خونخواهی کشتگان

نهروان می کنند، گروه اول ما را یاری نمی دهند و گروه دوم هم درصدد و انتقام و شورش اند. با این حال بدانید که معاویه ما را به کاری فراخوانده (صلح) که هیچ عزت و انصافی در آن نیست؛ اگر مرد جنگید و برای جانبازی آماده‌اید پیشنهاد او را رد می کنیم و با لبه تیز شمشیرها پاسخ او را می دهیم و در پیشگاه خدا محاکمه‌اش می کنیم. ولی اگر خواهان زندگی هستید پیشنهاد او را بپذیریم و رضایت خاطر شما را فراهم آوریم [۶۷]. مردم از هر سو فریاد برآوردند: البقیه، البقیه، ما طالب حیاتیم، [صفحه ۹۴] خون بقیه را حفظ کن! اینجا بود که امام صلح تحمیلی را پذیرفت [۶۸].

آخرین آزمون و حمله به امام

پس از آنکه امیران فراری و لشکریان پیمان‌شکن امام را تنها گذاردند، امام برای آخرین بار دست به آزمایش یاران زد تا اندازه‌ی وفاداری کسانی را که اعلام وفاداری می کردند و نیز گروهی که طالب جنگ بودند بسنجد، از این رو خطبه‌ای خواند که از آن بوی پذیرش صلح به مشام می رسید ...: «اما بعد، به خدا سوگند من در حالی صبح کردم که به حمد و منت خداوند خیرخواه ترین فرد برای بندگان خدا هستم، هرگز از هیچ مسلمانی کینه به دل ندارم و قصد سوء و خیانت به کسی در من نیست، بدانید که اگر اموری ناخوشایند ببینید ولی جماعتان حفظ شود بهتر از آن است که نظرتان تأمین شود اما امت اسلام از هم پاشیده باشد. بدانید که من برای شما از خودتان خیرخواه ترم. پس امر مرا مخالفت نکنید و رأی مرا رد نکنید، خداوند من و شما را بیامرزد و ما را به آنچه محبت و رضا در آن است رهنمایی کند». [صفحه ۹۵] مردم (ظاهراً خوارج) به یکدیگر نگریستند و گفتند: گویا قصد صلح با معاویه را دارد و می خواهد حکومت را به او تسلیم کند! و گفتند: به خدا این مرد کافر شده است! سپس بر خیمه‌ی امام یورش بردند و اسباب و اثاثیه‌ی آن را غارت کردند و سجاده از زیر پای حضرت کشیدند و یکی از آنان عبا را از دوش امام کشید و امام شمشیر بر کمر بدون عبا بر زمین نشست. [۶۹]. سپس امام بر اسب سوار شد و گروهی از خواص اطراف او را گرفتند و مانع نزدیک شدن مردم می شدند، امام مردم ربیع و همدان را فراخواند، آمدند گرد او را گرفتند. امام حرکت کرد اما برخی از مخالفان نیز در میان یاران بودند، چون امام به مَظْلَمِ سَابَاط رسید مردی از بنی‌اسد به نام جراح بن سنان دهنه‌ی اسب را گرفت و فریاد زد: «الله اکبر» ای حسن مانند پدرت مشرک شدی! سپس با خنجرى که در دست داشت بر ران امام زد که ران را تا استخوان شکافت. امام از روی اسب خود را بر [صفحه ۹۶] روی او انداخت و هر دو بر زمین افتادند، اطرافیان بر سر ضارب ریختند و با همان خنجر کارش را ساختند. امام را بر روی سریری به مدائن انتقال دادند و در خانه‌ی سعد بن مسعود ثقفی به مداوا پرداخت. [۷۰].

پذیرش صلح و مواد صلحنامه

پس از این جریانات بود که امام به ناخواه پیشنهاد فریبکارانه‌ی معاویه برای صلح را پذیرفت. معاویه نماینده‌ی خود عبدالله بن عامر را با نامه‌ی سفید امضاء نزد آن حضرت فرستاد که امام هر شرطی دارد قید کند. آن‌گاه قراردادی میان آنها منعقد شد که برخی از شروط و مواد قطعی آن بدین قرار است: ۱ - حکومت به معاویه واگذار می شود، بدین شرط که به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره‌ی خلفای شایسته عمل کند. [۷۱]. [صفحه ۹۷] ۲ - پس از معاویه حکومت متعلق به حسن است و اگر برای او حادثه‌ای پیش آمد متعلق به حسین است و معاویه حق ندارد جانشین تعیین کند. ۳ - معاویه باید ناسزا گفتن به علی علیه‌السلام در نمازها و خطبه‌ها را ترک کند و از او جز به نیکی یاد نکند. ۴ - بیت المال کوفه که موجودی آن پنج میلیون درهم است مستثنی است و معاویه حقی در آن ندارد و باید سالی دو میلیون درهم دیگر برای حسن بفرستد. ۵ - احرار و آزادگان و یاران علی علیه‌السلام در هر گوشه از زمینهای خدا: شام، عراق، یمن، حجاز و ... که هستند باید [صفحه ۹۸] در امان باشند و معاویه باید لغزشهای آنان را نادیده بگیرد و نیز به جان حسن و حسین سوء قصدی نشود. اینها شروط قطعی است که در کتابهای تاریخ و حدیث آمده، و عمده‌ترین مصالح و

مسائل آن روز جامعه اسلام بوده است، که راستی اگر بدانها عمل می شد حکومت به جایگاه اصلی خود بازمی گشت و دست دشمنان اسلام از سر اسلام و مسلمین کوتاه می گشت و اگر نقض می شد رسوایی برای نقض کننده بود. در شرط اول حکومت را به معاویه وا می گذارد و اینچنین از حق شخصی خود می گذرد که اگر جنگ صرفاً بر سر حکومت است و غاصب متعهد است که امور مسلمانان را در مجرای صحیح اداره کند امام حاضر است کناره بگیرد. در شرط دوم بیان می دارد که صلح موقت و محدود است به زمان حیات معاویه نه برای همیشه. از این رو در یکی از خطبه‌های خود فرمود: «از کجا معلوم؟ شاید این آزمونی است و اندکی بهره‌مندی و تجدید قوا تا وقتش فرا رسد» [۷۲]. در شرط سوم دست معاویه را رو می کند و دورغ او را آشکار می سازد، زیرا اگر لعن علی علیه السلام جایز است چرا متعهد می شود که دست از آن بردارد، و اگر جایز نیست چرا تا حال لعن می کرده [صفحه ۹۹] است؟! البته معاویه تمام شروط از جمله همین شرط را زیر پا گذاشت و لعن علی علیه السلام تا سال ۱۰۰ ه ادامه داشت و در زمان عمر بن عبدالعزیز با ترفندی که او به کار برد لعن برداشته شد. در شرط چهارم پشتوانه‌ی اقتصادی و تأمین نیاز شیعیان و بنی‌هاشم نهفته است تا تا آنان در اثر نیاز مالی به سوی معاویه جذب نشوند و یا در مبارزه سست نگردند. در شرط پنجم تأمین جانی و آسایش روانی شیعیان علی علیه السلام که در جنگ صفین بر ضد معاویه جنگیده بودند و معاویه کینه‌هایی از آنان به دل داشت، گنجانده شده تا پس از رسیدن به قدرت از آنان انتقام نکشد؛ گرچه دقیقاً ضد آن عمل کرد چنانکه در وصف او گفتیم.

چرا ترجیح صلح بر شهادت

[۷۳]. پرسش: درست است که امام یاور نداشت و کوفیان بی‌وفایی کردند، اما مگر امام حسین علیه السلام یاور داشت؟ و مگر کوفیان با او وفا کردند؟ نه، پس چرا می بینیم که امام حسین علیه السلام با همان یاران اندک تا آخرین قطره‌ی خون جنگید، [صفحه ۱۰۰] ولی امام حسن علیه السلام چنین نکرد؟ پاسخ: شرایط زمان این دو امام بزرگوار با هم تفاوت‌هایی داشت که دو گونه وظیفه و منطق را ایجاب می کرد: برای امام حسن علیه السلام منطق جهاد و برای امام حسین علیه السلام منطق شهادت را. اینکه به این تفاوتها اشاره‌ای می کنیم: ۱- امام حسن علیه السلام در مسند خلافت قرار داشت و معاویه به عنوان یک حاکم معترض بر ضد او قیام کرد، درست بر عکس امام حسین علیه السلام که یزید بر مسند خلافت قرار داشت و آن حضرت متعرض بود، [۷۴] بنابراین کشته شدن امام حسن علیه السلام در این وضع، به معنای کشته شدن خلیفه‌ی مسلمانان و شکست مرکز خلافت بود، و مقاومت آن حضرت، تا سرحد کشته شدن مانند مقاومت و کشته شدن عثمان بود نه نظیر مقاومت و شهادت امام حسین علیه السلام. و کشته شدن خلیفه شدیداً مورد انکار امامان بود و هتک حرمت این مقام به شمار می رفت، و لذا می بینیم که علی علیه السلام حاضر به کشته شدن عثمان نبود (تنها برای حفظ احترام این مقام نه به خاطر شخص عثمان) و امام حسین علیه السلام نیز برای حفظ حرمت خانه‌ی خدا از مکه بیرون می رود تا خونی در آنجا ریخته نشود. [صفحه ۱۰۱] ۲- درگیری و جنگ با سپاه شام یک جنگ فرسایشی بود، زیرا اگر چه امام حسن علیه السلام یاران مخلص باوفا کم داشت ولی این بدان معنی نیست که سپاه او به کلی از بین رفته بودند و معاویه اگر به کوفه وارد می شد یکسره فتح می کرد؛ بلکه امام می توانست لشکر انبوهی از همان مردم گرد آورد و با معاویه مصاف دهد [۷۵] اما این جنگ فرسایشی می شد که یا طرف پیروز نداشت و مدتها به طول می انجامید و بالاخره سرنوشت صفین پیش می آمد و معاویه برنده می شد، و یا پیروزی در جنگ به سود معاویه پایان می یافت آن هم با دادن تلفات بسیاری از یاران و شیعیان امام. این چه افتخاری برای امام بود که چندین سال بجنگد و دهها هزار نفر از دو طرف کشته شوند، سرانجام یا خستگی دو طرف باشد و هر کدام به جای خود بازگردند و یا امام که خلیفه‌ی آن وقت بود با یارانش کشته شود؟ این فرق دارد با جنگ و شهادت امام حسین علیه السلام با یارانی اندک که مجموعاً ظرف یک روز خاتمه یافت. بنابراین صلح امام سبب حفظ خون بسیاری از شیعیان علی علیه السلام که تنها نیروهای حق بودند، گردید. وانگهی اگر بر فرض محال معاویه کشته می شد، پیراهن [صفحه ۱۰۲] عثمان

دیگری درست می شد و سر آغاز جنگهای بعدی بود. ۳- یزید از امام حسین علیه السلام بیعت خواست و بر سر او شمشیر کشید و امام پاسخ منفی داد و تا پای جان ایستاد، اما معاویه از امام حسن علیه السلام بیعت نمی خواست بلکه این امام حسن علیه السلام بود که از وی طلب بیعت می نمود. بنابراین پاسخ شمشیر شمشیر بود و پاسخ تدبیر، تدبیر. ۴- چنانکه گفتیم امام حسن علیه السلام در آغاز قصد جنگ داشت، سپاه تهیه دید، با یاران صحبت کرد و از آنان درباره ی جنگ نظر خواست ولی آنان اعلام وفاداری نکردند، بر عکس امام حسین علیه السلام که کوفیان نامه ها نوشتند و امام را دعوت کردند، و از این رو حجت بر امام حسین علیه السلام برای حرکت به سوی کوفه تمام شد اما در مورد امام حسن علیه السلام کوفیان حجت نداشتند بلکه امام حسن علیه السلام بر آنان اتمام حجت کرده بود ۵- هنگام قیام امام حسین علیه السلام بیست سال از حکومت بلامنازع معاویه گذشته بود و چهره ی پلید وی بر دوست و دشمن آشکار شده بود، خانه ای نبود که ظلم و ستمش در آن راه نیافته باشد، و همه از او زخم خورده بودند از همه بالاتر فرزند نحس فاسقش را بر مردم مسلط نموده و به زور در جای خود نشانده بود، اما در زمان امام حسن علیه السلام گرچه حضرت و شیعیان خاص و خالص حضرتش از باطن معاویه آگاه بودند و [صفحه ۱۰۳] دیگران نیز کم و بیش ضربه دیده بودند، ولی هنوز چهره ی واقعی او برای بیشتر مردم آشکار نبود و مردم او را بد آدمی می شناختند ولی خوب حاکمی! وی چهره ی تقدس به خود گرفته بود و می گفت: من خلافت را خواهانم و حاضریم به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ی خلفای گذشته عمل کنم، جانشین معین نکنم و پس از من حسن و پس از او حسین خلیفه باشد. راستی اگر امام حسن علیه السلام صلح را نمی پذیرفت آیا امروز در مقابل تاریخ مورد اعتراض واقع نمی شد که دعوی او با معاویه بر سر قدرت بوده است؟ چرا که او ورقه سفید امضاء می کند و قول می دهد که من به تمام خواسته های تو عمل می کنم، فقط موقتا قدرت را به من واگذار! حال که نمی پذیری پس می خواهی خون به پا کنی و مسلمانان را به کشتن دهی! بنابراین امام حسن علیه السلام در تاریخ محکوم می شد. اما اینک معاویه محکوم است. زیرا معلوم شد که مردی حيله گر و سیاست باز است و با داشتن قدرت پایبند هیچ تعهدی نیست. ۶- امام حسین علیه السلام از سوی یارانش هر چند اندک، کاملاً در امنیت بود و آنان پروانه وار گرد شمع وجود او می گشتند، ولی امام مجتبی علیه السلام به یاران خود اطمینان نداشت بلکه خطر بسیاری از آنان کمتر از خطر سپاه معاویه نبود. [صفحه ۱۰۴] ۷- در یک مورد که شرایط زمانی امام حسن و حسین تفاوت نداشت دیده می شود روش آن دو امام کاملاً موافق و سازگار با یکدیگر است و آن صلح امام حسن علیه السلام و قبول و پایبندی امام حسین علیه السلام به آن است تا وفات معاویه یعنی امام حسین در ده سال امامت خویش همان روش امام حسن را پیش گرفت و در سال بعد، پس از فوت معاویه و انقضای زمان صلح، بر یزید شورید تا به شهادت رسید.

فلسفه ی صلح از زبان امام مجتبی

با همه ی تحلیل هایی که گذشت، چه خوب است که فلسفه ی صلح را زبان خود امام بشنویم. امام در پاسخ اعتراضات اصحاب، دو گونه پاسخ گفته است: پاسخ اجمالی و سربسته، و پاسخ تفصیلی. ۱- در پاسخ ابوسعید عقیصا فرمود: مگر من حجت خدا و پس از پدرم امام نیستم؟ مگر پیامبر نفرمود: «حسن و حسین امامند، قیام کنند یا قعود؟» علت صلح من با معاویه همان علت صلح پیامبر با بنی ضمره و بنی اشجع و با اهل مکه در حدیبیه است، آنان به ظاهر کافر بودند و معاویه و یارانش در باطن کافرند. حال که من امام هستم دیگر نباید درباره ی رأی من در مورد صلح یا جنگ چون و چرا شود گرچه فلسفه اش [صفحه ۱۰۵] پوشیده باشد هنگامی که خضر آن اعمال را انجام داد چون موسی علیه السلام از باطن کار خبر نداشت اعتراض کرد، ولی همین که خضر او را از اسرار کار خود خبر داد وی راضی شد. [۷۶]. شما هم چون حکمت کار مرا نمی دانید به خشم آمده اید، ولی بدانید که اگر من این کار را نمی کردم احدی از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی ماند و همه کشته می شدند [۷۷] و نیز فرمود: به خدا سوگند، کاری که من

کردم برای شیعیان از آنچه خورشید بر آن می تابد بهتر است. [۷۸]. ۲ - در پاسخ زید بن وهب جهنی فرمود: بخدا سوگند که من معاویه را از این مردم (که مرا خنجر زدند) بهتر می دانم، آنان خود را شیعه‌ی من می دانند ولی نقشه‌ی قتل مرا می کشند و اثاث و مال را غارت می کنند. به خدا سوگند اگر به جنگ با معاویه پردازم همین مردم مرا دستگیر نموده، به او تحویل می دهند! به خدا سوگند اگر با عزت با او کنار بیایم بهتر از آن است که مرا به اسارت گرفته، گردن زند، یا پس از اسارت آزاد کند و همان ننگی را که ما در فتح مکه بر آنان نهادیم (که آنان [صفحه ۱۰۶] آزاد شده‌ی ما بودند) بر ما بنهند و تا آخر روزگاران خاندان ما نتوانند سر بلند کنند. [۷۹ ...]. ۳ - در پاسخ سفیان بن ابی لیلی (که بر آن حضرت وارد شد و گفت: السلام علیک یا مذل المؤمنین، سلام بر تو ای خوار کننده‌ی مؤمنان!) چنین مطرح می کند که پیامبر از حکومت معاویه خبر داد، و این امری است قطعی، و با امر قطعی و سرنوشت حتمی نمی توان مبارزه کرد [۸۰]. (یعنی می داند که بالاخره معاویه پیروز می شود، پس چه بهتر که آتش جنگ افروخته نشود و خون‌ها بیهوده پایمال نگردد)

پس از صلح

پس از آنکه قرارداد صلح و آتش‌بس بسته شد معاویه حرکت نموده روز جمعه بود که به نُحَیْلَه (لشکرگاه امام مجتبی علیه السلام) رسید، نماز را با مردم خواند و در خطبه‌اش گفت: «به خدا سوگند، من برای نماز و روزه و حج و زکات با شما جنگیدم، زیرا شما این کارها را انجام می دهید، ولی برای حکومت با شما جنگیدم و خداوند آن را به من داد با آنکه شما خوش نمی دارید. بدانید که من حسن را به چیزهایی وعده [صفحه ۱۰۷] داده‌ام و اینک همه‌ی آنها را زیر پا می گذارم و به هیچ یک وفا نمی کنم!» سپس حرکت نموده به کوفه وارد شد، چند روزی در آنجا ماند و چون کار بیعت گرفتن از مردم تمام شد، به منبر رفت و در خطبه‌اش گفت ...: اما بعد، هیچ امتی پس از پیامبرشان اختلاف نکردند جز آنانکه گروه باطل بر گروه حق پیروز شد، (و چون دید که خیلی بد شد و آبرویش با این سخن رفت، گفت:) مگر این امت که گروه حق آن بر باطلش پیروز گردید. [۸۱ ...]. آن گاه از منبر فرود آمد و مردم را برای بیعت فراخواند. از مردم یکی بیعت می کرد، یکی سوگند می خورد که من بیعت نمی کنم و تو را قبول ندارم ... و دیگری می گفت: پناه به خدا از شر تو ...! کار بیعت بدین شیوه می گذشت تا قیس بن سعد حاضر شد. معاویه گفت: قیس! بیعت کن. گفت: من همیشه از فرارسیدن چنین روزی اکراه داشتم ... دوست داشتم که با شمشیر میان روح و بدن تو جدایی اندازم ولی ... آن گاه رو به مردم کرد و گفت: ای مردم، شما خوبی را به بدی عوض کردید و ذلت را به جای عزت و کفر را به جای ایمان گزیدید. اینک [صفحه ۱۰۸] پس از ولایت امیر مؤمنان و سید مسلمانان و پسر عموی پیامبر، این اسیر آزاد شده فرزند اسیر آزاد شده بر شما حاکم گشته که بدترین شکنجه‌ها را به شما خواهد داد و به جور و ستم با شما رفتار خواهد نمود. پس چگونه شما این را نمی فهمید، مگر خداوند بر دل‌هاتان مهر زده و عقلتان را از دست داده‌اید؟! معاویه از جا جست و بر دو زانو نشست و دست او را گرفت و گفت: تو را سوگند می دهم (که از این لجاجت دست بردار). آن گاه دست خود را بر دست او زد و مردم فریاد کردند: قیس بیعت کرد. قیس گفت: به خدا دروغ می گوئید، من بیعت نکردم ... و نیز سعد بن مالک وارد شد و گفت: سلام بر تو ای پادشاه! معاویه در خشم شد و گفت: چرا نگفتی: سلام بر تو ای امیر مؤمنان؟ سعد گفت: اگر ما تو را امیر کرده بودیم امیر مؤمنان بودی، ولی تو این مقام را به زور اشغال کرده‌ای. ...! سرانجام معاویه در همان سال (۴۱ هـ) به شام بازگشت و حکومت همه‌ی سرزمینهای اسلام را به دست گرفت، کارگزاران را معین کرد، فرمانداران را در جای های خود گماشت. ... اما خاطرش نه از سوی امام مجتبی و امام حسین علیهما السلام آسوده شد [صفحه ۱۰۹] و نه از سوی یاران و شیعیان وفادار آن حضرت برخی شیعیان به دربار او می رفتند، با او مجادله می کردند و او را محکوم می نمودند که ذکر آنها به طول می انجامد و در فرصتی مناسب باید نگاشته شود. امام حسن علیه السلام نیز همراه برادر و سایر نزدیکان راهی مدینه شد و باقی عمر را در آنجا به سر برد.

معاویه سالی به مدینه آمد و برای زهر چشم گرفتن از مردم سخنرانی کرد و در میان سخنانش در حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام به امیر مؤمنان و امام حسن بسیار بد گفت. امام حسین علیه السلام برخاست که پاسخ گوید، امام حسن علیه السلام دست او را گرفت و نشاند و خود برخاست و فرمود: «ای که از علی بد گفتی، من حسنم و پدرم علی، تو معاویه هستی و پدرت صخر (ابوسفیان)، مادر من فاطمه است و مادر تو هند، جد من رسول خدا است و جد تو حرب، جده من خدیجه است و جدی تو فتیله (زنی بدنام). پس خدا لعنت کند از ما دو نفر آن کس را که گمنام تر، حسبش پست تر، پیشینه اش بدتر و دارای سابقه ی کفر و نفاق است. و گروههایی از اهل مسجد آمین گفتند. [۸۲]. [صفحه ۱۱۰] و زمانی دیگر امام مجتبی علیه السلام در حضور معاویه منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم معاویه چنین پندارد که من او را شایسته ی خلافت دانسته و خود را شایسته ندانستم؛ معاویه دروغ می گوید، من به حکم کتاب خدا و بیان پیامبر خدا از او به ولایت بر مردم شایسته ترم؛ به خدا سوگند، اگر مردم با من بیعت می کردند و اطاعت و یاری می نمودند از باران آسمان و برکات زمین بهره مند می شدند و تو نیز ای معاویه در خلافت طمع نمی کردی؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ امتی کار حکومت را به مردی واگذار نمی کند با آنکه دانایتر از وی در میان آنان وجود داشته باشد جز آنکه کارشان به پستی می گراید و سرانجام چون گوساله پرستان (پرستشگر طاغوت های زمان) شوند». [۸۳...]. این درگیریها، پرخاش ها، احتجاج ها و شورش ها ادامه داشت، از سویی برخی از شیعیان مانند حجر بن عدی و یارانش بر امیران شهر اعتراض می کردند، به معاویه بد می گفتند و تحت تعقیب قرار می گرفتند. او دستور داد هر که را گمان بردید از شیعیان است حقوق او را قطع کنید، خانه اش را بر سرش خراب کنید و هیچ کس از آنان را امنیت ندهید [صفحه ۱۱۱] از سوی دیگر خوارج سر برداشتند و به جنگ با کارگزاران معاویه برخاستند. او از امام حسن علیه السلام خواست که با او در سرکوب خوارج همکاری کند، امام پاسخ داد: اگر بنا باشد با کسی بجنگم نخست با تو خواهم جنگید. شورشهای دیگری نیز چون شورش موالی (غیر عربها) انجام گرفت و سرکوب شد. بالاخره چون پایه های حکومت معاویه استوار گردید بر آن شد که یزید را به جانشینی خود معرفی کند، ولی با وجود امام حسن و امام حسین چنین کاری امکان نداشت، ازاین رو این کار را به سالهای آخر عمر خود موکول کرد. ولی باز هم تاب تحمل امام مجتبی را نداشت، از این رو تصمیم به مسموم ساختن امام گرفت. [صفحه ۱۱۳]

در آستانه ی شهادت

اشاره

سرانجام معاویه جاسوسی نزد دشمن خانگی امام یعنی همسرش جعده دختر اشعث فرستاد که اگر حسن را مسموم کنی صد هزار درهم به تو می دهم، برخی از زمینهای عراق را به تو وا می گذارم و تو را به همسری پسر یزید در می آورم. و چون او کار خود را کرد معاویه پول را فرستاد و پیام داد که ما دوست داریم یزید زنده بماند از این رو نمی توانیم به عهدمان با تو وفا کنیم. جعده از خاندان بسیار پلیدی بود، پدرش اشعث در قتل علی علیه السلام دست داشت، خودش امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد و برادرش محمد بن اشعث در کربلا حضور داشت و در ریختن خون امام حسین علیه السلام شرکت جست. امام را چند بار توسط همسر یا دیگران مسموم کرده بودند [صفحه ۱۱۴] ولی بار آخر سم بسیار خطرناکی را که معاویه با دسائسی از پادشاه روم گرفته بود و برای جعده فرستاد ظاهرا در حال افطار به آن حضرت خوراند که جگر حضرتش را پاره پاره کرد و خون زیادی از او رفت. خونی که خورد در همه عمر از گلو بریخت خود را تهی ز خون دل چند ساله کرد امام چند روزی (به روایتی چهل روز) در بستر بیماری افتاد، اصحاب به دیدن او می آمدند، و در همان حال نیز از برخی یاران زخم زبانها شنید. یکی از یاران او می گوید: نزد

حسن بن علی رفتیم و گفتیم: ای پسر رسول خدا، با واگذاری حکومت به این مرد طاغی کردن های ما را خوار کردی و ما شیعیان را برده دیگران ساختی! امام شروع کرد به پاسخ دادن و در حین سخن ناگهان خلط خون در گلوی حضرت برآمد، امام طشتی طلبد و در آن قی کرد و طشت پر از خون شد. ... دوستان باوفا نیز به عیادت می آمدند، از جمله جناده است که در فصل بعد سفارشات امام به او را می آوریم.

وصیت

هنگامی که امام حسین علیه السلام از برادر دیدن می کرد، امام او را از مسمومیت خویش آگاه کرد، سخنها میان آنها رد و بدل شد [صفحه ۱۱۵] ولی امام حاضر نشد در برابر اصرار برادر، قاتل خویش را معرفی کند، مبادا فتنه ای برخیزد. آن گاه چنین وصیت نمود: «چون به شهادت رسیدم، مرا غسل ده و کفن کن و به نزد قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ببر تا با او دیداری تازه کنم، سپس مرا نزد مادرم فاطمه ببر، آن گاه به قبرستان بقیع روانه ساز و در آنجا به خاک بسپار، و بدان که از دست حمیرا (عایشه) به خاطر کینه ای که با ما دارد مصیبتها به من خواهد رسید». [۸۴]. و به روایتی سفارش فرمود: «اگر مانع شدند مرا در بقیع کنار جدهام فاطمه بنت اسد دفن کنید». و به روایتی دیگر فرمود: «مرا در کنار رسول خدا دفن کن، زیرا من به آن حضرت و خانه اش از دیگران (ابوبکر و عمر) که بدون اجازه او در آنجا دفن شدند سزاوارترم ... اما اگر آن زن (عایشه) مانع شد تو را به خویشاوندیم با تو و با رسول خدا که به اندازه ی شاخ بادکشی خون ریخته نشود»....

مصیبت بزرگ

به هر حال روح بلند آن امام ملک و ملکوت و سبط اکبر پیامبر، دردانه ی علی و عزیز زهرا، به ملکوت اعلی پرواز کرد. [صفحه ۱۱۶] جسم مبارکش را بر تابوت نهاده، بر آن نماز گزاردند و چون نزدیک قبر پیامبر بردند عایشه باخبر شد، سوار بر استری (با تنی چند از بنی امیه) آمد و صدا زد: او را از خانه ام دور کنید! ... در این میان بنی هاشم به خشم آمدند و هر کدام سخنی گفتند، امام حسین علیه السلام طی سخنان تندی به وی گفت: «به خدا ای عایشه، اگر به حکم الهی موظف بودیم حسن را در کنار پدرش دفن کنیم، می دیدی که علی رغم تو او در آنجا دفن می کردیم و کسی جلودار مان نبود». از سوی دیگر مروان و بنی امیه و برخی از فرزندان عثمان صدا برداشتند و به بهانه ی آنکه عثمان در گورستانی مخروبه دفن است ممانعت ایجاد کردند و تهدید به آهیختن شمشیر نمودند. مشاجرات لفظی بالا گرفت تا دستور تیر داد شد و جنازه ی مبارک را تیر باران کردند و هفت یا هفتاد چوبه ی تیر بر آن جنازه نشست! ابن عباس به عایشه گفت: روزی سوار بر شتر شدی (در جمل)، و امروز سوار بر استر، و اگر زنده باشی لابد روزی هم بر فیل سوار خواهی شد و فتنه دیگری بر پا خواهی کرد؟! [۸۵]. و [صفحه ۱۱۷] سخنانی میان او و عایشه رد و بدل شد. عایشه باز گشت و گفت: به هر حال او زندگی را به پایان برد و در زیر خاک خفت.

در رئای امام

آن گاه بدن شریف امام به قبرستان بقیع بردند و در آنجا مظلومانه به خاک سپردند. امام حسین علیه السلام با دلی پر سوز و دیدگانی اشکبار کنار قبر ایستاد و گفت: «چگونه سر و صورت خود را آرایش و خوشبو کنم با آنکه چهره ی مبارکت روی خاک نهاده شده و لباس در بدن نداری ...! پس از تو تو گریه های طولانی و دیدگان اشکبار خواهیم داشت. گر چه تو از ما دوری ولی دلخوشیم که مزار تو به ما نزدیک است». ... محمد بن حنفیه برادر دیگر آن حضرت با دیده ی گریان بالای قبر ایستاد و گفت «ای ابامحمد، خدایت رحمت کند، اگر حیات با شکوه بود مرگت ارکان ما را فرو ریخت، خوشا روحی که [صفحه ۱۱۸] بدن تو را

آباد داشت، و خوشا بدنی که در کفن تو آرمیده! چرا نه؟ که تو فرزند هدایت، یار باوفای پروا پیشگان و از زمره‌ی اهل عبا هستی! در دامن اسلام پرورش یافتی، از پستان ایمان شیر نوشیدی، سوابق درخشان و اهداف بلند داشتی؛ خداوند به دست تو میان دو گروه از مسلمانان صلح برقرار کرد و پراکندگی دین را تجمع بخشید، تو را سلام که پاکیزه زیستی و پاکیزه دیده از جهان فرو بستی». [۸۶]. آری شهادت او دل‌هایی را سوزاند و دیدگانی را گریاند و جان‌هایی را عزادار نمود، اما خدا شناسان کفر پیشه را دلشاد کرد چنانکه معاویه با شنیدن خبر شهادت او در کاخ سبز خود فریاد الله اکبر برآورد! [۸۷] الله اکبری که به هر حرفش هزاران لعن و نفرین بر جان خود می‌نشاند و سخنان تند یاران با وفای امام جام او می‌خراشید، چنانکه بعدها ابن عباس در پاسخ وی گفت: از مرگ حسن خرسند مباش، به خدا سوگند که مرگ او عمر تو را دراز نمی‌کند و خاک قبر او گور تو را پر نمی‌سازد [۸۸...]

[صفحه ۱۱۹]

فرزندان امام

شیخ مفید رحمه الله فرزندان آن حضرت را پانزده تن می‌شمارد و سپس شرح حال برخی از آنان را ذکر می‌کند: پسران: زید حسن (مثنی)، عمرو، قاسم عبدالله، عبدالرحمن، حسن ملقب به اثرم، طلحه دختران: ام الحسن، ام الحسین، فاطمه، ام عبدالله، فاطمه (دیگر)، ام سلمه، رقیه. [۸۹]. [صفحه ۱۲۰] أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَ نَصَحْتُمْ وَ صَبَرْتُمْ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ كُذِّبْتُمْ وَ أَسِئَ إِلَيْكُمْ فَغَفَرْتُمْ... وَ أَنَّكُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجَابُوا، وَ أَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطَاعُوا... رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا....

فرازهایی از زیارت ائمه‌ی بقیع

من گواهم که شما پیشوایان حق انجام وظیفه کردید، آنچه خیر امت بود خالصانه در اختیارشان نهادید، در راه خدا هرگونه رنجی را به جان خریدید، اما قدر شما را نشناختید، گفتار شما را رد کردند، با شما بدیها کردند و شما نادیده گرفتید... شما به راه حق فرا خواندید و پاسخ مثبت نشنیدید، فرمان دادید و فرمانتان نبردند... دلبستگان دنیا دل به شما ندادند و آیات خدا را به سخره گرفتند و خود را فراتر از آن دانستند که حق را بپذیرند. [۱۲۱...! صفحه]

رهنمودها و سخنان حکمت آموز

با آنکه عصر آن حضرت مقارن قدرت کامل بنی‌امیه است و خفقان و آشوب در آن عصر به حدی بود که مردم کمتر می‌توانستند با اهل بیت پیامبر تماس حاصل کنند و از آنان بهره‌های علمی ببرند، و نیز طبعاً دشمنان کوشیده‌اند که اثری از آن امام باقی نماند، از این رو می‌بینیم از امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم‌السلام روایاتی بسیار اندک نقل شده با آنکه دوران امامت امام حسن و امام حسین هر کدام ده سال و امامت امام سجاد سی و پنج سال بوده است، در حالی که میدان جعل و تحریف و دروغ برای افرادی مانند ابوهریره آن بازرگان حدیث، باز بود و احادیث ساختگی او کتابها را پر کرده است، ولی علی‌رغم همه‌ی محدودیتها، سخنان کوتاه و بلندی گاه به صورت خطبه و گاه پند و اندرز از حضرت امام مجتبی علیه‌السلام به جای مانده است و [صفحه ۱۲۲] در میان همین اندک سخنان، درسهای معارف، اخلاق، فقه، سیاست، اجتماع، تربیت و... موج می‌زند و هر کدام رهنمایی دلسوز و آگاه، و چراغی روشن فرا راه انسان است. ما در این بخش چند سخن از امام مجتبی علیه‌السلام می‌آوریم و این دفتر را به پایان می‌بریم. ۱- معیار دوستی: فرزندم، با کسی دوستی مکن تا آنکه به خوبی رفت و آمد و ارتباطات او را بشناسی. و چون او را تجربه کردی و به دوستی او راضی شدی برادروار لغزشهای او را نادیده گیر و در مشکلات یاریش رسان. ۲- مشورت: هیچ قومی مشورت نکرد جز آنکه به راه صواب راه یافت. ۳- پستی روح: ثنات و پستی آن است که قدر نعمت ندانی و سپاس آن نگذاری.

۴ رضا: هر که به حسن اختیار خدا اطمینان داشته باشد، هرگز آرزو نکند بر غیر حالی باشد که خدا برای او خواسته است. [صفحه ۱۲۳] ۵ - ارتباط با مسجد: هر کس پیوسته با مسجد در ارتباط باشد به یکی از این هشت چیز دست خواهد یافت: آیتی محکم، برادری سودمند، دانشی تازه، رحمتی قابل انتظار، سخنی که او را به راه هدایت برد، یا از ضلالت بازدارد، ترک گناه از شرم، یا از ترس. ۶ - جوانمردی: پرسیدند: جوانمردی چیست؟ فرمود: آن است که آدمی بر دین خود بخل ورزد و آن را آسان از دست ندهد، به مالش رسیدگی کند، و حقوق دیگران را بپردازد. ۷ - بهترین دل و دیده: بیناترین دیدگان آن است که در خوبی نفوذ کند و خویها را ببیند، شنواترین گوشها آن است که پند را بشنود و از آن سود برد، سالم ترین دلها آن است که از شک و شبهه پاک باشد. ۸ - چالپوسی، دروغ، غیبت: مردی از او پند خواست، فرمود: هرگز مرا ستایش مکن، زیرا که من به حال خود دانایم. هرگز به من دروغ مگو، زیرا رأی کسی به او دروغ [صفحه ۱۲۴] گفته اند اعتبار ندارد. هرگز نزد من از کسی غیبت مکن. [۹۰]. ۹ - تشویق به دانش: دانش خود را به دیگران بیاموز و دانش دیگران را فراگیر؛ در این صورت هم دانش خود را استوار داشته‌ای و هم آنچه را نمی دانستی آموخته‌ای. ۱۰ - اسباب هلاکت: هلاکت مردم در سه چیز است: تکبر، حرص، حسد. تکبر نابودی دین است و موجب لعنت ابلیس شد. حرص دشمن جان است و موجب بیرون شدن آدم از بهشت گردید. حسد راهبر به سوی بدیها است و سبب شد که قابیل هابیل را کشت. ۱۱ - توشه‌ی آخرت: ای آدمی زاده، از روزی که از شکم مادر بیرون شدی در سرازیری عمر افتاده‌ای، پس از آنچه در دست داری برای آینده‌ات بهره گیر، زیرا مؤمن توشه می اندوزد و کافر پیوسته مصرف می کند؛ توشه اندوزید که بهترین توشه تقواست. [۹۱]. [صفحه ۱۲۵] ۱۲ - نماز: ای آدمی زاده، کیست مانند تو؟ که خداوند موانع میان تو و خودش را برداشته، هر گاه خواهی به حضورش بار یابی بی‌درنگ وضو می گیری و در برابر او می ایستی، میان تو و خودش حاجب و دربان نهاده است، با او درد دل می کنی، اندوه و نیازت را به او می گویی، حوائج خود را از او می طلبی و از او در کارهایت یاری می جویی. [۹۲]. ۱۳ - صبر: همه‌ی نیکی‌ها در لحظه‌ای صبر است، که آسایش همیشگی و سعادت فراوان را به دنبال دارد. [۹۳]. ۱۴ - بهترین زندگی: پرسیدند: زندگی چه کس از همه نیکوتر است؟ فرمود: آن کس که مردم را در زندگی خود شریک سازد. پرسیدند: زندگی چه کس از همه بدتر است؟ فرمود: آن کس که در زندگی او احدی نمی تواند خوب زندگی کند. ۱۵ - نسل آینده: ای فرزندان من و برادرم، شما امروز کودکان این قومید و چیزی نمانده که بزرگان قوم آینده شوید، پس دانش بیاموزید، و هر که نمی تواند آن را حفظ یا روایت [صفحه ۱۲۶] کند آن را بنویسد و در خانه‌اش نگه دارد. [۹۴]. ۱۶ - چند اندرز: هر که طالب عبادت است خود را برای آن پاکیزه می سازد. هر گاه مستحباب مانع انجام واجبات شوند آن را رها کنید. هر که از دوری راه یاد کند توشه آماده می سازد. میان شما و قبول اندرز حجاب منش و خود بزرگ بینی فاصله است [۹۵]. ۱۷ - آخرین اندرزها: جُنَادَةُ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ به عیادت امام رفت و پس از گفتگویی چند، از امام پند و اندرز خواست، امام پندهایی به او داد، از جمله فرمود: اسْتَعِذْ لِسَفَرِكَ وَحَصِّلْ زَادَكَ قَلِيلَ حُلُولِ أَجَلِكَ «... آماده‌ی سفر آخرت باش، و پیش از فرارسیدن مرگ توشه بردار. غم روز نیامده را بر روزی که در آن هستی تحمیل مکن، و بدان که هیچ گاه مالی را بیش از مصرف خود گرد نمی آوری جز آنکه برای دیگران می اندرزی. بدان که در حلال دنیا حساب است و در حرام آن عقاب و در شبهات آن عتاب.. چنان برای دنیا بکوش که گویی همیشه زنده خواهی [صفحه ۱۲۷] ماند، و چندان برای آخرت بکوش که گویی فردا خواهی مرد... اگر نیاز پیدا کردی که با دیگران معاشرت کنی با کسی معاشرت کن که تو را آبرو دهد، به هنگام خدمت حق تو را پاس دارد، اگر از او حاجت خواستی یاریت دهد، و سخن (راست و درست) تو را تصدیق کند» [۹۶].

پاورقی

[۱] درخت بلند خرما. [۲] اشاره به روایات وارده در تفسیر و تأویل آیاتی از سوره‌ی الرحمن: مرج البحرين يلتقيان ۱۹ بینهما برزخ لا

بیغیان ۲۰ فبایء الاء ربکما تکذبان ۲۱ یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ۲۲. [۳] فیروزآبادی در قاموس اللغة این نامها را شبر (حسن) و شبیر (حسین) و مشیر (محسن) خوانده است. [۴] این وصلت آسمانی سه محصول دیگر نیز داشت. دو دختر با کرامت به نامهای زینب کبری (ام کلثوم کبری) و زینب صغری (ام کلثوم صغری) و یک پسر نامولود یعنی محسن که در جریان حمله به خانه‌ی علی علیه‌السلام از مادر سقط شد. [۵] استحباب عقیقه برای طفل از نشانه‌های اهمیت و ارزش فرزند در خانواده است و سبب نوعی بیمه شدن طفل می باشد. در تأکید استحباب آن همین بس که در روایت است اگر کسی به بزرگسالی هم رسید و برای او عقیقه نکرده بودند برای خود عقیقه کند. (وسائل الشیعه ۱۵: ۱۴۵ و ۱۷۳). [۶] علت یاد نشدن نام اهل بیت و جانشینان بر حق پیامبر در قرآن کریم چند چیز است: اولاً- برخی آیات گرچه نزولش درباره‌ی آنان است ولی معنایش منحصر به آنان نیست چرا که شیوه‌ی بیان قرآن کلی گویی است تا مردم را به سوی فضایل سوق دهد و نپندارند که فضایل منحصر در عده‌ای انگشت‌شمار است بلکه هر کس می تواند بدان مقامات دست یابد، گرچه عملاً این تکامل به تحقق نپیوسته و مصداق دیگری نیافته باشد ثانیاً اگر صریحاً نام برده می شدند، منافقانی که دشمن سرسخت اسلام بودند و در کمین ضربه زدن به پیکره‌ی اسلام لحظه‌شماری می کردند بی‌شک دست به تحریف می زدند و بر سر قرآن همان بلایی را می آوردند که امتهای سابق بر سر کتابهای آسمانی خود آوردند، و نمونه‌ی آن را نیز مشاهده می کنیم که چون نتوانستند دست به تحریف لفظی قرآن بزنند تحریف معنوی کردند و معانی آیات را جابجا نمودند. ثالثاً ذکر نام اهل بیت در قرآن سازگار با روش قرآن که از آیات محکم و متشابه استفاده می کند تا بیمار دلان شناخته شوند، نبود و شبهه‌ای در حقانیت این خاندان برای آنان باقی نمی نهاد، در نتیجه آزمونی که می بایست برای امت اسلامی فرا می آمد محقق نمی گشت وصف پیروان خالص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بیمار دلان سست ایمان و منافقان جدا نمی شد، حال آنکه بنای خداوند آزمون امتها است. از این رو اهل بیت پیامبر را هم به وصف معرفی کرد تا در بیان حق کوتاهی نشده باشد، و هم نام نبرد تا علل فوق پیش نیاید، و لذا می بینیم که نه از اهل بیت و سایر مؤمنان نام برده شد و نه از منافقان و کافران و تنها از ابولهب نام برده شد آن هم به خاطر آنکه وی عمومی پیامبر بود، ذکر نام وی در قرآن دلیل صداقت و صراحت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم است که آن حضرت آنچه به وی وحی می شد بی کم و کاست بیان نموده و در راه خدا ملاحظه‌ی خویشان خود را نمی کرده است. [۷] بقره: فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه ... ۳۷. [۸] روضه‌ی کافی: ۳۰۵، بحارالانوار ۱۱: ۱۹۲، ۱۸۷، ۱۷۴، الدر المنثور ۱۴۷: ۱. [۹] شوری. [۱۰] اکثر تفاسیر و کتابهای حدیث فریقین روایات آن را آورده‌اند. [۱۱] آل عمران: فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا اندع ابناؤنا و ابناؤکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین ۶۱. [۱۲] مصادر آن در مکاتیب الرسول: ۱۸۰ و ۱۸۱ و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام ترجمه‌ی نگارنده: ۳۱۴ - ۲۸۵ و نیز تفاسیر قرآن ذیل آیه، تاریخ یعقوبی ۸۲: ۲۰، بحارالانوار ۲۱: ۳۵۵ - ۲۷۶. [۱۳] احزاب: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل بیت و یطهرکم تطهیراً ۳۳. [۱۴] برای توضیح بیشتر حدیث کساء به قلم نگارنده، نشر همین مرکز. [۱۵] منظور از قیام، قیام به شمشیر است و الا همه‌ی امامان قائمند و هیچ کدام قاعد نیستند. و قابل توجه است با اینکه این مطلب درباره‌ی همه‌ی امامان علیهم‌السلام صادق است، پیامبر آن را درباره‌ی این دو امام فرمود، زیرا اختلاف بیشتر درباره‌ی روش این دو بزرگوار است. [۱۶] مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم ۲۷۳: ۱. [۱۷] نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱. [۱۸] ترجمه‌ی مقاتل الطالبیین: ۴۳. [۱۹] از معجزات حضرتش آن که: سالی در راه حج که قدمهایی مبارکش ورم کرد به همراهان خود فرمود: در فلان منزل شخص سیاهی از راه می رسد که با او داروی درد پای ما هست، آن را از وی خریداری کنید. گفتند: در سر راه ما منزلی نیست که کسی چنین دارویی داشته باشد. اتفاقاً در میان راه با مرد سیاهی برخورد کردند و دارو نیز همراه او بود. امام خواست قیمت آن را بپردازد، او نپذیرفت و تقاضا کرد امام در حق او دعا کند که خداوند فرزند پسری دوستدار اهل بیت به او عنایت نماید؛ زیرا همسرش باردار بود. امام فرمود: به منزل باز گرد که خداوند چنین فرزندی به تو عطا کرده است. آن گاه آن دارو را به پای مبارک مالید و ورم آن

فرونشست. [۲۰] کافی ۴۶۱: ۱. [۲۱] وقعة صفین: ۱۱۴. [۲۲] ساباط شهری است نزدیک مدائن که پلی بر روی رودخانه آنجا زده شده بود و نام آن پل ساباط و شهر را به نام آن پل خوانده‌اند (مراصد الاطلاع). [۲۳] تحف العقول: ۲۳۴. [۲۴] ابوامامه گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عصا زنان بر ما وارد شد و ما به احترام او برخاستیم فرمود: «این کار را از عجم‌ها نیاموزید که به احترام هم از جا برمی‌خیزند!» انس می‌گوید: با اینکه پیامبر محبوبترین کس نزد مردم بود با این حال به احترام او بر نمی‌خاستند زیرا می‌دانستند این کار را خوش ندارد (کحل البصر، محدث قمی: ۷۳). [۲۵] بی شک حضور مروان در تشییع جنازه جنبه سیاسی داشت و او از سوی عایشه مأمور بود که مانع دفن امام در حرم مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شود، ولی در عین حال شکوه و عظمت امام او را واداشته بود که زیر جنازه را بگیرد. [۲۶] بخش اتهامات. [۲۷] تحف العقول ۲۲۸، بحار الانوار ۱۰۱: ۷۸، حلیه الابرار ۱: ۵۱۸ - ۵۰۰. [۲۸] زیرا صید حیوانات خشکی در حال احرام ممنوع است و کفاره دارد. [۲۹] اشاره به آیه‌ی ۷۸ و ۷۹ از سوره‌ی انبیاء: و داود و سلیمان اذا یحکمان فی الحرث اذ نفثت و فیه غنم القوم و کنا لحکمهم شاهدین ۷۸ ففهمنا سلیمان و کلاء ءاتینا حکما و علما و سخرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر و کنا فعلمین ۷۹. [۳۰] مراد از نوشته شدن بر بال ملخ نوشتن تکوینی است، یعنی مأموریت ملخ این است. [۳۱] ازدواجهای مکرر و طلاق دادن زنان. [۳۲] تاریخ عرب: ۲۴۶ و به نقل ما از کتاب در مکتب کریم اهل بیت علیهم السلام. [۳۳] علی و فرزندان علیهم السلام. [۳۴] علی و فرزندانش، به نقل ما از کتاب در مکتب کریم اهل بیت. علیهم السلام. [۳۵] برای اطلاع بیشتر لسان المیزان ۲۵۳: ۴ و معجم الادباء ۱۲۴: ۱۴. [۳۶] ابن کثیر در البدایة ۳۱۹: ۱۱ و ابن حجر در لسان المیزان ۳۰۰: ۵ و ابن جوزی در المنتظم ۱۹۰: ۷ و ابن اثیر در لباب الانساب ۱۷۴: ۴. [۳۷] مروج الذهب ۳۱۱: ۳. [۳۸] او عبدالله بن حسن بن حسن معروف به عبدالله محض، نوه‌ی امام مجتبی علیه السلام بوده است. [۳۹] در این بخش از پاورقی ترجمه‌ی مقاتل الطالبیین ۷۵ - ۷۴ از استاد بزرگوارمان استاد علی اکبر غفاری بهره برجسته‌ایم. [۴۰] بحار ۳۴۰: ۴۳ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب. [۴۱] و اگر نبود که شایعات دشمن حتی در دل دوستان نیز اثر کرده است، هرگز در مقام پاسخگویی به این شبهات بر نمی‌آمدیم. [۴۲] منتخب التواریخ: ۱۹۱. [۴۳] کافی ۱: ۲۸۴-۲۷۹. [۴۴] کافی ۲۷۵: ۱. [۴۵] اشاره به سوره نساء: یا ایها الذین ءامنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ... ۵۹ و سوره‌ی احزاب: و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله أمرا أن یکون لهم الخیرة من أمرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالا مبینا ۳۶. [۴۶] اشاره به سوره‌ی حجرات: یا ایها الذین ءامنوا لا تقدّموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم ۱ و حدیث ثقلین که فرمود: «... از آنان جلو و عقب نیفتید که هلاک می‌شوید، و به آنان چیزی نیاموزید که آنان از شما دانانترند». [۴۷] سوره انفال: و ان جنحوا للسلم فاجنح لها ... ۶۱. [۴۸] سوره‌ی نساء: الم تر الى الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة فلما کتب علیهم القتال ... ۷۷. [۴۹] سوره‌ی حج: اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر ۳۹. [۵۰] تاریخ پیامبر اسلام: ۲۳۴ و نیز صلح با بنی‌ضمهر و بنی‌اشجع. [۵۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳، موسوم به شقشقیه. [۵۲] تاریخ یعقوبی ۲۱۷: ۲. [۵۳] الغدير ۱۰: ۱۴۸ - ۱۳۹. [۵۴] سوره‌ی اسراء: و اذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس و ما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا فتنه للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن ... ۶۰ و روایات در ذیل آن و نیز روایات ذیل سوره‌ی قدر. [۵۵] سوره اسراء: و اذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس و ما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا فتنه للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن ... ۶۰ و روایات در ذیل آن و نیز روایات ذیل سوره قدر. [۵۶] الغدير ۲۸۴: ۱۰ که به مغیره بن شعبه گفت: از پای نخواهم نشست تا نام محمد را دفن کنم! [۵۷] مروج الذهب ۴۳: ۳. [۵۸] اجتماع مردم و هلهله و کف زدن آنان در هنگام دار زدن شهید راه حق آیه الله شیخ فضل الله نوری فراموشی شدنی نیست. [۵۹] مروج الذهب ۳: ۴۵ - ۴۱ به اختصار و گزیده. [۶۰] در روایتی که در روضه کافی: ۶۳ - ۵۹ آمده آن حضرت بسیاری از آن بدعتها را برمی‌شمرد، سپس می‌فرماید: اگر بخواهم دست به اصطلاح بزنم لشکریانم از اطراف من می‌پاشند. [۶۱] ارشاد مفید: ۱۹۰. [۶۲] ممکن است قصاص قاتل پس از خطبه و بیعت انجام گرفته باشد.؛ [۶۳] شهری است قدیمی و پهناور که سه فرسخ تا فرات فاصله دارد (مراصد الاطلاع). [۶۴] عباس

عمومی پیامبر ده پسر داشت، از جمله عبدالله و عبیدالله، که این هر دو در راه اسلام از زمان پیامبر منشأ خدمت و حق پرستی بودند و در این راه فداکاریهای بسیار نمودند. معارفی از اهل بیت که به واسطه‌ی ابن عباس (عبدالله) به ما رسیده است، بسیار است و ی تا آخرین دقایق حیات پایدار و پیرو صدیق و پاکبخته‌ی اهل بیت باقی ماند ولی متأسفانه برادر دیگر (عبیدالله)، علی‌رغم همراهیهای بسیار با اهل بیت، آخر الامر و ساوس شیطانی معاویه [...] ۶۵] به روایت مسعودی: یمن. [...] ۶۶] امالی مفید: ۳۰۶، الغارات ۶۱۱: ۲. [...] ۶۷] این جمله‌ی امام بهترین دلیل بر روحیه‌ی دموکراسی و طرفدار آزادی سیاسی بودن آن حضرت است. [...] ۶۸] بحارالانوار ۲۱: ۴۴، اسد الغابۃ ۱۳: ۲. [...] ۶۹] به روایتی دیگر: معاویه کس می فرستاد تا در سپاه قیس بن سعد شایعه کنند که امام مجتبی با معاویه صلح کرد و در سپاه امام شایعه کنند که قیس به معاویه پیوست. آن گاه سه نفر از جمله مغیره را برای مذاکره به مدائن فرستاد، و آنان چون از خیمه بیرون آمدند از پیش خود گفتند: امام صلح را پذیرفت. آن گاه عده‌ای از خوارج بدون تحقیق، بر امام یورش بردند و.... (تاریخ یعقوبی ۲: ۲۱۵ - ۲۱۴). [...] ۷۰] ارشاد مفید: ۱۹۰ - ۱۸۹. [...] ۷۱] ممکن است منظور از خلفای شایسته، کلی باشد و افراد خاصی در نظر نباشند، یعنی معاویه متعهد است آن گونه عمل کند که یک جانشین شایسته‌ی پیامبر باید عمل نماید. و نیز ممکن است منظور خلفای سه گانه باشند، و از این رو آنان را شایسته خوانده که اولاً- ظاهر اسلام و تقدس خود را در انظار مردم حفظ می کردند. ثانیاً چون معاویه روی آنان حساسیت نشان می داد و خود را طرفدار آنان قلمداد می کرد، امام از همین موقعیت استفاده کرده دست وی را می بندد و او را متعهد می سازد که اگر راست می گوید مانند آن خلفا عمل کند. و گرنه جمع میان کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره‌ی خلفا عملی نیست، زیرا آنان در بسیاری موارد با کتاب خدا و سنت پیامبر مخالفت کردند (اجتهاد در مقابل نص، علامه سید شرف الدین عاملی، ترجمه‌ی علی دوانی)، از جمله خلیفه‌ی دوم، عرب را بر غیر عرب ترجیح داد و در میان عرب، قریش را بر غیر قریش، و در میان قریش بنی تیم و عدی را بر سایر تیره‌ها مقدم داشت. حتی سیره‌ی خود خلفا با یکدیگر تفاوت داشت، مثلاً- ابوبکر و عمر برای دختران خود عایشه و حفصه همسران پیامبر از بیت المال حقوق قرار دادند و عثمان حقوق آنها را قطع کرد و در این زمینه میان عایشه و عثمان اختلاف و درگیری بود و عایشه عثمان را به نعل یهودی تشبیه می کرد (امالی مفید: ۱۲۵). [...] ۷۲] تاریخ یعقوبی ۲: ۲۱۵. [...] ۷۳] در این بخش از بحثهای استاد شهید مطهری (سیری در سیره‌ی ائمه‌ی اطهار: ۱۰۸ - ۸۳) زیاد استفاده شده است. [...] ۷۴] البته روشن است که امام حسن علیه‌السلام بر حق بود و معترض او بر باطل، و یزید بر باطل بود و معترض او بر حق. ولی ما در اینجا بحث را از نظر اجتماعی بررسی می کنیم نه اعتقادی. [...] ۷۵] چنانکه فرمود: مجموعه‌های عرب به دست من بود (یعنی بر سران و اشراف عرب مسلط بودم) و می توانستم جنگ راه بیندازم، ولی برای خدا و حفظ خون مسلمانان چنین نکردم (بحار ۲۵: ۴۴). [...] ۷۶] سوره‌ی کهف: ۸۲ - ۶۵. [...] ۷۷] بحارالانوار ۲: ۴۴ و ۱۹. [...] ۷۸] بحارالانوار ۲: ۴۴ و ۱۹. [...] ۷۹] بحار الانوار ۲۰: ۴۴ و ۲۴. [...] ۸۰] بحار الانوار ۲۰: ۴۴ و ۲۴. [...] ۸۱] تاریخ یعقوبی ۲: ۲۱۶. [...] ۸۲] ارشاد و مفید: ۱۹۱. [...] ۸۳] بحارالانوار ۲۲: ۴۴. [...] ۸۴] کافی ۳۰۲: ۱. [...] ۸۵] ابن الحجاج شاعر بغدادی این سخن را به شعر در آورده: یا بنت ابی بکر، لا کان ولا کنت لک التسع من الثمن و بالکل تملکت تجملت تبغلت، وان عشت تفیلت «ای دختر ابوبکر، نه حق با پدرت ابوبکر بود و نه با تو، تو یک نهم از یک هشتم ارث پیامبر سهم داری و اینک همه را تصرف کرده‌ای! روزی بر شتر سوار شدی». [...] ۸۶] تذکرۃ الخواص: ۱۲۲. و در تاریخ یعقوبی ۲: ۲۲۵ این سخن را پس از مراسم تکفین آورده است. [...] ۸۷] مروج الذهب ۸: ۳. [...] ۸۸] همان مدرک. [...] ۸۹] برای شرح حال فرزندان آن حضرت کتاب منتهی الامال، محدث قمی. [...] ۹۰] تحف العقول: ۲۳۶ - ۲۳۳. [...] ۹۱] بحارالانوار ۱۱۱: ۷۸ و ۱۱۶. [...] ۹۲] کلمۃ الامام الحسن علیه‌السلام: ۴۱ به نقل از ارشاد القلوب: ۷۹. [...] ۹۳] کلمۃ الامام الحسن: ۲۴۴. [...] ۹۴] تاریخ یعقوبی ۲: ۲۲۶ و ۲۲۷. [...] ۹۵] تحف العقول: ۲۳۶. [...] ۹۶] بحارالانوار ۱۳۸: ۴۴-۱۴۰، سخنان دیگری از آن حضرت در مسائل گوناگون انسانی وجود دارد که این دفتر را گنجایش آنها نیست. هر که خواهان است به کتب مزبور مراجعه نماید.

